

مخفی شاه) بودند. این اواخر که در حال بازبینی تاریخ خانوادگی مان بودم، متوجه شدم آن روزها، از "کاک حه مه"، کتاب "تاریک و روشن" شاعر کرد "همن" را گرفته بودند.

"کاک حه مه" به مدت دو سال تا خیزش ۱۳۵۷ در زندان بود. تا در بند بود، هر لحظه و هر دم از او یاد می کردم. نمی دانم چه چیزی بود، شاید مهربانیش. به وی خو گرفته بودم. هر بار با پدر و مادرم به دیدنش یا آنگونه که گفته می شد به "ملاقات" می رفتیم، تمام حواسم به سوی او بود.

بناگاه، انقلاب آمد و به سرعت همه و از جمله من ۱۰ ساله را سیاسی کرد. تاثیر انقلاب بدین گونه است: به جوش و خروش درآوردن هر فرد و هر نیروی اجتماعی. محل زندگی مان، خانواده و محیطی که در آن بزرگ شدم، مرا به راهی ویژه برد. بعدها دریافتم که این راه که من در ابتدای آن هستم، راه "کاک حه مه" است.

زندانیان سیاسی هنوز آزاد نشده بودند. بساط های کتاب فروشی در میدان "هه لو" (عقاب) و برخی خیابانها، برپا شده بودند. روزی یکی از کتابها نظرم را جلب کرد: "کی برمی گردی داداش جان؟". آن روزها پول تو جیبی چندانی نداشتم، پس روی زمین نشستم و شروع به ورق زدن کردم. موضوع کتاب درباره یک زندانی سیاسی و برادر کوچک وی بود که در انتظار برگشتش به سر می برد. با گریه به خانه برگشتم و سرم را میان دو دستم قایم کردم و میان پستی های اتاق فرو رفتم. پس از آن هر روز سری به آن کتابفروشیها می زدم. یک بار کتابهای صمد بهرنگی را به دست گرفتم. صمد فاصله طبقاتی و فقرا به نقد می کشید. آن راه، راه "کاک حه مه" بود.

سرانجام "کاک حه مه" آزاد شد. رفتار و منش و کردارش برای من بی اندازه جذاب بود، به ویژه فروتنی اش. هر شب همه ما را جمع می کرد. من روی کول و پشتش وول می خوردم انگار گرسنه بودم تا شیر حیات و زندگی از وجود او بنوشم. او و رئوف به ما بازیهای گروهی و دستجمعی یاد می دادند. "کاک حه مه" هنگامی که لذت دور هم جمع شدن را در خواهران و برادرانش بوجود می آورد، برایمان شعر می خواند و بحث سیاسی پیش می کشید. یکی از به یاد ماندنی ترین شبها، شبی بود که شعر "من توتون کار فقیرم" سروده "ملا آواره"، انقلابی معروف سالهای ۴۷-۱۳۴۶ را برایمان خواند. اکنون پس از سی و چند سال که از آن شب می گذرد احساس می کنم "کاک حه مه"، بذر فراگیری و مرور تاریخ را در من افشاند. وقتی از او خواستم این شعر را برایم

بنویسد تا آنرا یاد بگیرم، مرا خردسال تلقی نکرد و همین کار را کرد. در آن زمان نمی‌توانستم دریابم که فراگیری آن شعر، در عین حال فراگیری زبانی ممنوع^۱ نیز بود.

از آن شب تا واقعه تیرباران خواهرهایم شهلا و نسرين، فاصله زمانی کوتاه یک سال و نیمه ای گذشت. در وقایع مهم این دوران، چون راه پیمائی مردم به سوی مریوان، "کاک حه مه" مدام در قلب این رویدادها بود. توجه به رفتار و صحبت‌هایش برای من پایان پذیری نداشت. این بار اما پیشمرگ شدن وی، ما را از هم جدا ساخت.

در نخستین روزهای شهریور ۱۳۵۹ مسئولان جمهوری اسلامی به پدر و مادرم اطلاع دادند که دخترانشان، شهلا و نسرين که چند ماهی بود در زندان بودند آزاد خواهند شد و لازم است که به سنندج بروند تا آنها را به منزل برگردانند. زمانی که پدر و مادرم در مقابل زندان سنندج حاضر شدند، پاسداری سنگدل، وسایل شهلا و نسرين را به مادرم تحویل داد. امیدوارم این واقعه برای هیچ مادری رخ ندهد و گمان ندارم که مبارزه مردم کردستان می‌تواند این آرزو را به واقعیت تبدیل کند. اما یک لحظه خود را جای "رابعه جاراللهی"، مادرم، بگذارید: این نانسانی‌ترین عملی است که یک انسان می‌تواند در حق همنوع خود مرتکب شود.

"دردانه" و من در سقر بودیم و در انتظار رسیدن کاروان شادی. به عکس، خبری که دلها را به لرزه در آورد، رسید. ما را به سنندج فراخواندند. در خانه ی "شاهدخت"، پدرم با گریه، آغوش اش را به رویم بازکرد. تا آنزمان پدرم را با چشمانی اشک آلود ندیده بودم، هیچگاه این صحنه از ذهنم پاک نخواهد شد. تا آن لحظه، فکر می‌کردم تنها مادران گریه می‌کنند.

شهلا و نسرين را در مقابل جوخه اعدام قرار داده بودند، در زمانی که خواسته بودند چشمهایشان را ببندند، نسرين مخالفت می‌کند اما شهلا می‌خواهد چشمهایش را ببندند. پاسداری سخیف با تمسخر می‌گوید: "چیه؟ می‌ترسی؟ هان؟" شهلا در پاسخ می‌گوید: "نه. نمی‌خواهم مرگ خواهرم را ببینم" آنگاه نسرين هم می‌خواهد که چشمان او را هم ببندند. در آن لحظه، این پاسداران جوخه اعدام بودند که مرگ خود را به چشم می‌دیدند.

"صدیق" همزمان با این واقعه در همان زندان بود، پاسداری با تشر و تمسخر خبر را به وی می‌دهد تا او را به خیال خود بشکند. صدیق که

ته ریشی داشت به پاسدار خیره می شود و با نگاه مصممی از وی وسایل اصلاح می خواهد... چند سال بعد، پس از آزادی از زندان و پیوستن به صفوف پیشمرگه، صدیق در درگیری روستای "شمسه" زخمی می شود و در حالیکه فریده، حنیفه و تنی چند از اهالی محل، مشغول مداوای وی بودند، با آگاهی به اینکه شعله زندگی کوتاه اما پربارش در حال خاموشی است، شعار زنده باد سوسیالیزم سر می دهد.

در آفرینش اینگونه روحیات و این رفتارها، کاک حه مه نقش ایفا کرده است. جای پای وی در تلاش و زندگی پرچالش خواهران و برادرانش دیده می شود.

پیشمرگه بودن و رویدادهای بعدی کردستان، باز هم کاک حه مه و من را از همدیگر جدا نمود. کاک حه مه به خاطر پدر و مادرم که پیرتر شده بودند و به دلیل لطمات شدیدی که از اعدام و جانباختن دو دختر و یک پسرشان، تبعید اجباری خودشان، مصادره همه اموال و دوری دیگر فرزندان و ...، خورده بودند، فداکاری نمود و در سال ۱۳۶۴ به سنندج برگشت تا در کنار آنها بماند. اکنون می فهمیم که همزمان، کاک حه مه کار مخفی را نیز در دستور ادامه فعالیتهايش قرار داده بود.

کاک حه مه شخصیتی برای مردم و در میان آنها بود. تشکیلات کومه له که افتخار پیشمرگه بودن و عضویت آنرا در دشوارترین شرایط سالهای ۱۳۶۰ داشت، در جایی بینش «تئوری کادرها» مغرورش ساخت، آنهم کادرهایی که نمی‌شناخت و نه آنهایی که دلیل موجودیت و رمز بقایش محسوب می‌شدند. در نتیجه شخصیت‌های مردمی و بیرون‌آمده از اعماق شهرها و روستاهای کردستان را فراموش کرد. اگرچه خوشبختانه نادرستی این بینش اکنون تا حدود زیادی برسمیت شناخته شده است، اما این بایستی تجربه‌ای گرانبها برای هر نیروی سیاسی و چپ در کردستان باشد که به عمل درآوردن گفتار و ادعاهایشان را هموار امری مهم تلقی کنند. این امر برای گره‌زدن عمل و کردار کسانی چون کاک حه مه حیاتی است.

مهمانان گرامی، رفقای صمیمی

آخرین دیدار من با کاک حه مه ۳۰ سال پیش صورت گرفت. محمد کعبی برای من عشقی بود که بدان دست نیافتم، نتوانستم با آن زندگی کنم و در آغوش‌اش بگیرم. اما این را هم می دانم که بدون وی شخصیت کوچک من و افکار و عقاید بسی کمبودها داشت.

می دانم مرگ، ایستائی به بار نمی آورد، چه کسی می گوید که رخت

بربستن انسانی، یا ربودن و بدار آویختن عزیزی سکوت می آفریند و مرزهای تاریکی را گسترش می‌دهد؟

مگر چنین نیست که هزاران هزار جانباخت؛ هزاران هزار آبدیدگی رنج و کار که زندگی را وداع گفت؛ صدها معلول نبردها و سیاه چالها؛ و آنهایی که بی پاداشی چشم‌ندوخت و فروتن ماند؛ داستانی دیگر را بازگو می‌کنند؟ مگر نه این که زندگی و وداع هر کدامشان حرارت‌بخش کور، باور و نیروی دوبار، برخاستن و پیشروی ما بود؛ اند؟

داستان، تنها داستان یک خانواده نیست. داستان چندین نسل است. نوشته‌ای بر صفحات دفتر کردستان است؛ نقطه‌ای کوچک در نقشه‌ای، اما در عین حال مرکز عالمی بی انتها که زن و مرد آن برای والاترین آرمانهای انسانی و برابری، مدام در صف جلو قرار گرفت؛ اند. اندامی لطمه خورده و تکه تکه شده و اعدام‌شده.

در کجا برای هر نسل میرغضبانی چون خلخالی و علی شیمیائی راهی می شوند؟ اما هر نسل آن، محکمتر از نسل قبل با آزمونی پرمحتواتر، فعالتر راه را ادامه داده و به قلعه‌ای در مقابل لشکرهای بیداد تبدیل شده و به سان محمد کعبی بی پلای برای گذر آنها و به روزنه‌ای برای تنفس و مانعی در برابر خفگی آسمان مبدل می شوند؟

آزمون این مدت کوتاه، و همدلی دوستان به یادمان آورد که ما به تنهایی دوام نخواهیم آورد، با هم معنی می‌دهیم. ما می‌توانیم با از میان برداشتن موانعی که گذشته سر راهمان قرار می‌داد، با دوری از افکار خشک و با از یاد نبردن خواست و جایگاه اجتماعی که هویت ما را می‌سازند این همبستگی را هر چه سیاسی تر کرده و نگاه داریم.

محمد کعبی فرزندانش را پویا، پریا و روزبه نام نهاد بود. برای من، او مشعلی در دستهای دو نسل از شهرهای سقز و سنندج بود. محمد کعبی روشنائی بود. یادش گرامی باد.

استکھلم، سوئد

دسامبر ۲۰۱۳ - آذرماه ۱۳۹۲

سهم و خواست کارگران از توافق هسته ای (ایران کنتررا ۲)

مهدی کوهستانی

امروزه، مناقشه بر سر انرژی هسته ای جمهوری اسلامی ایران، به عنوان بزرگترین چالش تاریخی، پیش روی حکومتگران ایران، سازمان ملل متحد و به خصوص امریکا و غرب است.

مقدمه

دور از واقعیت نیست که در آینده نزدیک شاهد تفاهم نامه هسته ای ایران و شش کشور جهان باشیم. شکست نامه ای که بانیانش آنرا نرمش قهرمانه می خوانند، نرمشی که نتیجه اش از لحاظ اجتماعی بیش از دو میلیون و هفتصد هزار کودک کار [۱]، پنج میلیون کودک که نمیتوانند به مدرسه بروند [۲]، سن تن فروشی به دوازده سال رسیده است [۳] و ایران دارای رتبه اول اعتیاد دنیا است یعنی ۲.۲ درصد جمعیت معتاد هستند. [۴] روزانه هزاران تن مواد مخدر مصرف میشود و هر سه ساعت یک نفر در رابطه با مواد مخدر می میرد و طبق آمارسالانه ۵۷۰ تن مواد مخدر مصرف میشود [۵] فقط پانصد تن مواد مخدر در مرزها کشف میشود که به دست مافیای سپاه می افتد.

مافیای سپاه بطور رسمی و غیر رسمی در تمام شئون اقتصادی ایران فعال است، بطور غیر رسمی از قاچاق مواد مخدر، تجارت و بانک در آسیای جنوب شرقی باندهای پولشویی، کالاهای قیمتی و کشتار آدمها و در بخش رسمی هم در زیر به آن میپردازیم. این تفاهم نامه که سران حکومت آنرا بدتر از قرارداد ترکمانچای می دانند. [۶] تفاهمی است اقتصادی. ما در این نوشته بحثمان به بخش مهمی از این تفاهم نامه است که در آن گروه شش باید در نظر بگیرد و آنهم بخشی که از حق مردم ایران یعنی حقوق بشر و طبقه کارگر در آن وجود ندارند. حکومت ایران که نزدیک به سی سال است که با رفتن در مسیر هسته ای میلیونها انسان را در بدترین شرایط قرار داده [۷]. توان ساختن بمب هسته ای رویایی بوده از طرف سپاه پاسداران - نیروهای امنیتی

و دارندگان قدرت کشور، زیرا بانیان اش از این طریق میخواستند و می خواهند حکومت اسلامی را نگه دارند این امر تنها با سرکوب داخلی و باجگیری در منطقه برایشان عملی بوده است. شش کشوری که در یک طرف این مذاکرات هستند، چهار کشور آن هر روز در رسانه هایشان از بدتر شدن وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران دم میزنند. [۸]. شاید گفته شود از این شش کشور میشود این انتظارات را داشت، اینکه چهار کشور غربی برای گرفتن مزایای اقتصادی با دو کشور چین و روسیه در کنار هم نشسته اند و با هم رقابت میکنند برای خرید انرژی و فروش کالاهایشان به کشوری که زیر سلطه سپاه پاسداران است کاری ناشدنی نیست اگر نیروهای مدنی هماهنگ حرکت کنند. می توانند لیست بسیاری از فرماندهان سپاه که در لیست تحریمها هستند را گسترش دهند. اگر رسانه های غربی توسط نویسندگان ایرانیشان از بهبود روابط خبر میدهند [۹] و بسیاری از سایتهای ایرانی نیز خواهان حمایت کردن از مذاکرات هسته ای هستند [۱۰] شش نفر از کارگردانان ایرانی هم بجای آنکه تاثیر فجایع هسته ای را بتصویر بکشند خواهان توافق هسته ای هستند [۱۱] البته مجیدی توضیح میدهد که این درخواست خصوصی ظریف از او بوده است که باید آن را زیر سوال برد! شاید در داخل ایران بحث از مسئله هسته ای خط قرمز حکومتی باشد و اگر غیر خودی حرف بزند عواقب بدی در انتظارش باشد، اما این امر از مسئولیت ما نمیکاهد و باید از آنها بخواهیم حقوق بشر، حقوق کارگر و دادخواهی از سپاه و نیروهای امنیتی بخشی از این قرارداد باشد. در این نوشته به ایران کنترال دو اشاره میشود و در ادامه به ارتباط جنبش کارگری و سازمان جهانی کار پرداخته میشود.

وضعیت اقتصادی کارگران

شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و وضعیت زندگی و امرار معاش طبقه کارگر ایران در جمهوری اسلامی، روز به روز بیشتر سقوط می کند. کارگران به غیر انسانی ترین شیوه ها، مورد استثمار و تحقیر قرار می گیرند. مسئول درجه یک همه این بدبختی ها و ناملایمات، سرکردگان و دست اندرکاران درجه یک جمهوری اسلامی می باشند و هر روز بیش از پیش، به اشکال گوناگون به این ستم ها و فجایع خود می افزایند. رژیم ایران، حداقل های قانون کاری را که خود در «قانون اساسی» بدان ها گردن نهاده است، زیر پا گذاشته و به ضرر بیشتر کارگران تغییر می دهد و این در حالی است که کارگران امکان یا توان ایستادگی در مقابل شرایط سخت و غیر انسانی تحمیلی را ندارند.

با این که دولت ایران پیمان های جهانی شماره های ۲۹، ۱۰۰، ۱۰۵،

۱۱۱، ۱۸۲ (مبارزه با کار بردگی، خواهان دستمزد برابر در ازای کار برابر، مبارزه با تبعیض، پرداخت به موقع حقوق کارگران ، مبارزه با کار کودکان) را امضا کرده است، در عمل به همه آن ها پشت پا می زند.

هم چنین بر طبق ماده ۲۷ قانون اساسی که به صراحت تشکیل انجمن های صنفی را حق قانونی کارگران می داند و تظاهرات و اعتراضات کارگری را برای دفاع از منافع صنفی خود آنان به رسمیت می شناسد، کارگران حق داشتن هیچ اتحادیه و انجمن صنفی را ندارند. آنان از داشتن هرگونه تشکل صنفی و سندیکایی، محروم هستند. کارگران در ایران، بر اساس مقاوله نامه های ۸۷ و ۹۸، حق تجمع و بستن قرار داد دستجمعی مستقل خود را ندارند. حاکمیت خود دست به تشکیل انجمن و شوراهای اسلامی کار در جهت حفظ منافع سرمایه داران و در راستای سرکوب کارگران پیشرو زده است. این مساله به دفعات متعدد مورد اعتراض کارگران و فعالین کارگری و نهادهای کارگری جهانی قرار گرفته و میگیرد و به همین دلیل، تعداد زیادی از نمایندگان کارگران و فعالان کارگری در زندان ها اسیرند که محرومیت های زیادی از جمله بیکاری، مشکلات خانوادگی و آواره گی نیز باید برشمرد.

امروزه، مناقشه بر سر انرژی هسته ای جمهوری اسلامی ایران، به عنوان بزرگترین چالش تاریخی، پیش روی حکومتگران ایران، سازمان ملل متحد و به خصوص امریکا و غرب است. در چنین شرایطی که سطح زندگی کارگران از پایین ترین استانداردهای معیشتی در جهان برخوردار است، سخن اصلی و نقش و وظیفه نمایندگان کارگران و فعالان کارگری، پرداختن به نیازهای طبقه کارگر ایران می باشد، کاری که با سرکوب پاسداران تا به دندان مسلح سرمایه پاسخ داده می شود.

تحریم های اقتصادی که تنها به نفع سپاه و دلان اقتصادی است، بیشترین زیان ها را به طبقه کارگر ایران و همه زحمتکشان می زند. زمامداران حکومتی به اشکال مختلف مانند بستن کارخانه ها به بهانه نبود مواد اولیه، تورم و بحران روبه افزایش اقتصادی را دامن میزنند، بر فقر و فلاکت مردم ایران می افزایند. بازار سپاه ایجاد شده توسط مافیای سپاه پاسداران، کمر کارگران را خم کرده و نان را از سفره آنان می دزدد. آمار ها نشان می دهند که بیش از چهل درصد کارگران در بسیاری از استان های کشور بیکارند. امروز چهار بخش اصلی اقتصاد از نفت-پتروشیمی، معادن، خودرو سازی تماما در دست وزارت نیرو قرار گرفت و در آخرین مصاحبه وزیر نفت زنگنه [۱۲] علنا سخنرانی کرد که هیچ بخش اقتصادی نیست که خصوصی و زیر

نظر امنیتهای نباشد و حتی وزارت نفت پولی برای پرداخت حقوق کارکنان خود ندارد. ایشان حتی اعتراض داشت چرا صندوق تعاون، رفاه و بازنشستگی را هم ول نمی کنند. ایشان به فساد نیروهای امنیتی پرداخت. البته تحقیقات جهانی نشان می دهد که ایران در رتبه صد و چهل و چهارم از نظر فساد در کنار کشورهای روسیه سابق قرار دارد.

از همه این ها مهم تر، مسئله پیش بردن برنامه های ریاضت اقتصادی حاکمیت با توجه به سیاست های بانک جهانی، مانند قطع یارانه ها، واردات بی رویه محصولات خارجی، خصوصی کردن نهادهای مالی و رواج کثیف ترین نوع مالی ربا خواری است که ضربه زیادی به اقتصاد کشور می زند و سبب شده بخش غیر رسمی (اینفرمال) که گاه کارگر باید در سه شغل متفاوت کار کند تا بتواند هزینه زندگی اش را تامین کند، کارگرانی که گاه تا بیست سال کار میکنند ولی هنوز کارکن رسمی بحساب نمی آیند و کارگران قرار داد سفید که هیچگونه مزایای ندارند، کشور ایران سمبل ریاضت اقتصادی غرب است (از محل تولد که بیمارستان باشد تا گورستان که بهشت زهرا باشد خصوصی است).

گروه ۱+۵ و ایران هماهنگ در کنار هم قرار است در ماه نوامبر به توافق هسته ای برسند، بنابراین لازم است توافق هسته ای خواست اصلی مردم ایران یعنی حقوق بشر و در ادامه آن حقوق کارگران، یعنی حق کار شایسته و حق داشتن سندیکا و تشکل های کارگری در داخل کشور و همبستگی های بین المللی کارگران ایران با سایر کارگران جهان، توسط دولت ایران، به عنوان امضا کننده کنوانسیون های جهانی، در عمل به رسمیت شناخته شده و رعایت و اجرا شود. اینکه ایران هیچگاه نمیخواهد تن به مسئله حقوق مردم و کارگران بدهد وظیفه ما را در اعلام آن کم نمیکند. ما نه تنها باید آنرا بخواهیم بلکه برای اجرا آن به کشورهای ۱+۵ باید فشار بیاوریم.

بطور نمونه می توان به کشور برمه نگاهی کرد و از تجربیات کارگران آن درس آموخت. نهادهای مدنی این کشور در زمانی که توافقات میان سازمان ملل و دولت نظامی جونتو صورت می گرفت، بسیار فعال بودند و در تاریخ برمه، نقش آفرینی کردند. آن ها به غربی ها فشار آوردند که با هر نوع توافقی، نباید حقوق مردم برمه را نادیده بگیرند. این مقایسه به هیچ وجه نمی خواهد نشان دهد که جامعه ایران همانند جامعه برمه است. ولی این موضوع را می توان پذیرفت که نیروهای اجتماعی برمه از سال ۱۹۶۲ همیشه براساس منافع مردم برمه حرکت کرده اند و نیروهای اجتماعی برمه، چه مائوئیست ها و چه آنهایی که

خواستار جامعه غربی اند، هیچگاه نخواستند از خط قرمز، دفاع از منافع ملی خود عبور کنند. نهادهای اجتماعی برمه از زمان اعتراضات دانشجویی ۱۹۸۸ که دانشجویان به جنبش کارگری پیوستند تا زمان توافق لغو تحریم های سازمان ملل در سال ۲۰۱۱ و پذیرفتن حق انتخابات، تشکل، اعتصاب، اعتراض و آزادی مطبوعات از پای ننشستند و تمامی فشار های خود را بر مجامع بین المللی وارد کردند. آنان هیچ گاه منافع مردم را نادیده نگرفته اند. [۱۳]

حکومت اسلامی ایران تا به حال بنا به دلایل سیاسی و ایدئولوژیک نخواستند در جهت منافع مردمش قدمی بردارند. تنها در جهت منافع خودی ها گام برمی دارند. نگاهی به وضعیت اقتصادی کارگران و حقوق بشر که بارها از طرف جوامع جهانی مورد اعتراض قرار گرفته و اعدام ها به خوبی نشان می دهد که جمهوری اسلامی برای ماندگاریاش به تمامی تعهدات خفت بارش به بانک جهانی پای بند است، اما نسبت به حق و حقوق مردم ایران، هیچ گونه پای بندی ندارد. البته ناگفته نماند که سیاست هایی (مانند تحریم) از طرف امریکا و جوامع غربی درمقابل با سیاست های هسته ای جمهوری اسلامی تنها تاثیر بسیار سخت و منفی بر زندگی مردم ایران داشته است و رژیم از این تحریم بسیار سود هم برد و این جسارت و فرصت را به حاکمیت داده تا هم سیستم و هم اقتصاد کشور را نظامی کند.

حکومت اسلامی ادعاهای کذایی زیادی در رابطه با وضعیت اقتصادی و زندگی مردم ایران دارد. در رابطه با شرایط اقتصادی حکومت جمهوری اسلامی، باید به کارنامه دروغین آن نیز نگاهی انداخت تا مشاهده شود چگونه آمار و ارقام ساختگی به داخل و خارج ارایه می کنند در حالی که زندگی مردم روز به روز فلاکت بارتر می شود.

محاسبه شاخص های رفاه طی دهه هشتاد نشان می دهد که این شاخص طی سالهای ۸۵ تا ۸۹ نسبت به سالهای ۸۰ تا ۸۴ به میزان ۵۸ درصد کاهش یافته است. در این محاسبه به مولفه هایی از جمله هزینه واقعی خانوار، هزینه مسکن، هزینه های فرهنگی و تفریحی، نرخ بی کاری و آهنگ تغییرات نرخ تورم توجه شده که منبع اعلامی این آمارها بانک مرکزی و مرکز آمار بوده است. کاهش ۵۸ درصدی شاخص رفاه در دولت های نهم و دهم در حالی است که چند روز پیش هم زمان با مناسبت دومین سالگرد آغاز طرح هدفمندی یارانه اعلام شد که سطح رفاه مردم طی چند سال گذشته و بخصوص پس از اجرای طرح هدفمندی یارانه ها افزایش داشته است.

در سال ۱۳۷۶ نرخ بیکاری جوانان یعنی نسبت درصدی جوانان بیکار به جوانان شاغل، تقریباً برابر بود. اما در تابستان امسال نرخ بیکاری جوانان شهری ۲۵.۴ و نرخ بیکاری جوانان روستایی ۱۵.۶ اعلام شده است. طبق آمار، ۲.۵ میلیون بیکار در روستاهای کشور وجود دارد. [۱۴]

اما دولت نه تنها در داخل با توجه به نرخ بالای بیکاری و تورم با شکست مواجه شده است بلکه در .

سطح بین المللی نیز در شرایط بسیار ضعیفی قرار دارد.

بن‌بست‌های درونی و بین‌المللی:

بررسی سه طرح عمده اقتصادی در تاریخ جمهوری اسلامی (تعدیل اقتصادی، ساماندهی اقتصادی و تحول اقتصادی) نشان می‌دهد که نظام برآمده از انقلاب ۱۳۵۷، در انجام اصلاحات لازم برای پایه‌ریزی یک اقتصاد مدرن و هماهنگ با فرآیند جهانی شدن، ناکام مانده است. دو طرح «تعدیل اقتصادی» و «ساماندهی اقتصادی» دستکم از پشتوانه کارشناسی برخوردار بوده اند. در واقع بخش مهمی از تکنوکراسی جمهوری اسلامی، با درس گرفتن از تجربه تلخ اقتصادی ایران در ده سال نخست پس از انقلاب و نیز شکست قطعی اقتصادهای دولتی در جهان، از آغاز دهه دوم انقلاب به اصلاح جهت‌گیری‌های اقتصادی آن روی آوردند، با این باور که می‌توان نظام اسلامی تهران را با کارآمدی در عرصه‌های تولیدی و بازرگانی آشتی داد. این امید هم به ناکامی کشیده شد.

طرح «تحول اقتصادی» احمدی‌نژاد به سرنوشتی بدتر از دو طرح پیشین گرفتار خواهد آمد، زیرا در ستیزه‌جویی آشکار با دستگاه کارشناسی کشور فراهم آمده است. با انحلال سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و خانه نشین شدن شمار زیادی از چهره‌های اصلی تکنوکراسی نوپای جمهوری اسلامی، دولت «اصولگرا» سرنوشت برنامه‌ریزی اقتصادی در ایران را به کسانی سپرد که درجه آگاهی بسیاری از آنها از واقعیت‌های اقتصادی کشور و جهان، هم سطح آگاهی انقلابیون ۱۳۵۷ است. تجربه اصلاحات اقتصادی در ایران پس از انقلاب به جایی نرسید، زیرا نظام جمهوری اسلامی به دلیل بن‌بست‌های درونی خود نتوانست شرایط درونی و بین‌المللی لازم را برای به ثمر رسیدن این تجربه فراهم آورد.

کارگزاران «تعدیل اقتصادی» و «ساماندهی اقتصادی» تصور می‌کردند که می‌توانند یک استراتژی مدرن اقتصادی را، که محورهای نظری آن در بلند آوازه‌ترین دانشگاه‌های جهان و مراکز تحقیقاتی سازمان‌های

بین‌المللی فراهم آمده، با نظام ولایت فقیه آشتی دهند. روزگار به آنها آموخت که تعهد و قابلیت «قدرت سیاسی» در پیشبرد فرآیند توسعه، شرط اصلی در به ثمر نشستن اصلاحات اقتصادی است. نظام حاکم چین در دوران پس از مائوتسه تونگ ارتقای توان اقتصادی این کشور را در صدر اولویتهای خود قرار داد، حال آنکه چنین هدفی، در نظام ولایت فقیه، در زمره اولویتهای نیست. به علاوه، پیشبرد اصلاحات اقتصادی به فضای بین‌المللی مناسب نیاز دارد. به همین سبب کارگزاران سیاست‌های «تعدیل» و «ساماندهی»، اصطلاح «تعامل با خارج» را ابداع کردند تا بلکه نظام «مکتبی» تهران را به پرهیز از تنش‌آفرینی در فضای بین‌المللی کشور تشویق کنند. [۱۵]

مسئله هسته ای ایران

نسل کشی دهه شصت نمایندگان سیاسی و عدالت خواهان جامعه در زندان‌ها و یا در خیابان‌ها به رژیم این اطمینان را می‌داد که دیگر نیرویی که بتواند در مقابل سیاست‌های غیر انسانی اش، قد علم کند، حداقل تا یک دوره به عقب رانده و ثبات رژیم فعلاً تامین است و از طرفی با سیاست‌های اقتصادی در رابطه با خصوصی سازی یا خودمانی سازی در عرصه داخلی می‌تواند برای به رسمیت شناخته شدنش توسط نهادهای اقتصادی همانند بانک جهانی پول، فرصت لازم را به دست آورد که البته این‌ها را مدیون دوران سردار سازندگی هاشمی رفسنجانی می‌باشد.

در زمانی که غرب با نیروهای همکارو دست ساز سابق خویش، مانند القاعده درگیر بود، کاملاً واضح است که جمهوری اسلامی به دنبال پیشبرد اهداف هسته ای خود بود. در پایان سال ۱۳۸۱ رسماً [۱۶] دستیابی به فناوری هسته ای را اعلام کرد. حکومت ایران می‌دانست که فعلاً می‌تواند هر کاری بکند. ولی روشن است که اساس و هدف دستیابی به انرژی هسته ای در زمان دولت رفسنجانی پایه ریزی شد.

رژیم اینگونه اعلام میکند "توجه ویژه به صنعت صلح آمیز هسته‌ای با شروع دوباره تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر، مهم‌تر و قابل توجه‌تر شد." [۱۷] از زمان فروپاشی شوروی رژیم شروع به گسترش روابط و همکاری با کشورهای تازه استقلال یافته آسیای میانه و قفقاز کرد، باید از حیث اهمیت موضوع اشاره ای داشته باشیم که این فرصت را برای رژیم اسلامی فراهم کرد تا نیروها و سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی خود را در این کشورها مستقر کند و سیاست‌های سرکوب داخلی و جنگی خود را در منطقه، هم‌زمان با توسعه فعالیت‌های اقتصادی

که هم سو با برنامه هسته ای است و نظامی کردن اقتصاد کشور پیش
ببرد. سرمایه گذارهای بزرگ در این کشورها که با مشکلات اقتصادی و
سیاسی بسیاری درگیر هستند، فرصت طلایی در اختیار حاکمیت ایران
گذاشته است. از سوی دیگر رژیم می دانست در مسیری حرکت می کند که
دیگر رژیم های استبدادی منطقه، مانند پاکستان، قبلاً آن را طی کرده
اند. داشتن سلاح هسته ای در دستان یک رژیم نظامی که سپاه پاسداران
بر تمام شئون اقتصادی و سیاسی آن تسلط دارد به شدت به زیان مردم
ایران و دنیا است.

تشابهات ایران کنترال و حل مسئله هسته ای در این دوره

مذاکرات علنی هسته ای در این دوره شباهت بسیاری با روابط پشت
پرده ایران کنترال دهه شصت دارد. بد نیست یک بازنگری کنیم و
بینیم که چطور تنها بازندگان این توافقات مردم ایران هستند.
مذاکرات پشت و بیرون پرده روابط ایران با امریکا تنها به بی
اعتمادی مردم به اپوزیسیون بسیار کوچک در خارج دست زده است.
اپوزیسیونی که از طرف بنگاههای خبری غربی حذف شده اند و هر روز
از تعداد آنها کم میشود و متأسفانه اپوزیسیون فریبکاری جای آنها
گرفته که خود در توافقات ایران کنترال دهه شصت نقش داشته اند. اگر
در داخل ایران در هر دو دوره بخاطر سرکوب کسی نمیتوانسته حرفی
بزند ولی در بیرون از ایران جریانات مماشات گرا تمام انرژی اشان
را گذاشته اند تا این توافق صورت بگیرد، بدون توجه به خواسته های
مردم. نقش نیروهای امنیتی را نباید در این دوره دست کم گرفت که
موزیانه از طریق نیروهای متحدشان مسئله تحریمها را مطرح میکنند و
با امپریالیست هراسی دروغین خود راه را برای سازش بیشتر هموار
میکنند. در صورتیکه در هر دو دوره که توافقات امریکا و ایران یا
همکاری ایران و غرب هراس از نیروهای عدالتخواه درون ایران بوده
است که هم ضد جنگ هستند و هم ضد اشغالگری. در زمانیکه منطقه
خاورمیانه را آتش بنیادگرایی برداشته، نیروهای اجتماعی ایران با
صدای بلند میگویند که ریشه جریانات بنیادگرایی در حکومت ایران
است. در شرایطی که غرب در تلاش است با حمایتش از تغییرات از بالا
در دولتهای خاورمیانه و از این رهگذر نقشه خاورمیانه را عوض کند
, نیروهای اجتماعی ایران خواستار تغییرات بنیادی در ایران و
منطقه هستند و بهیچ وجه دنباله شعارهای رای من کو و تنها
خواستار رفع حصر بدون آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی پایه ای
نیستند.

معمار نظام یعنی هاشمی رفسنجانی به عنوان یکی از اصلی ترین سیاست

گذاران رژیم در تمامی دوران های متفاوت در ماندگاری رژیم نقش داشته است. ایشان متناقض ترین و در عین حال ماکیاولیست ترین شخص در حیات سیاسی بعد از انقلاب می باشد. البته شخصیت رفسنجانی نماد دو رویی و روبه صفتی است. این شخصیت در درون نظام به عنوان حامی و در خارج نظام به عنوان اپوزیسیون شناخته می شود، غافل از اینکه بازی با کلمات و فریب دادن مردم، نقش اصلی او است. این شخصیت تبلور خودش را در روحانی نشان می دهد. ایران کنتررا در دو پرده :

پرده اول

دو تعریف از ماجرای ایران کنتررا را باید در این جا عنوان کرد.

رضا گلپور در کتاب شنود اشباح سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی سال هشتاد و یک نوشت: " جریان سنتی روس گرا در ایران، موسوم به حزب توده و گروه های مسلح چپ التقاطی و منافق نیز مدت ها قبل از تهیه گزارش جاسوسی «فولر» و همکارانش، لااقل در حدی که قادر به سازماندهی جدی نیروهای خود در داخل کشور نباشند، مضمحل و متلاشی شده بودند. وجود تفرقه در کشور ایران و امکان حمایت عربستان سعودی از تبعیدیان « کمپ » را تشویق می نمود که چنین پیشنهادی را تسلیم نمایند . (صفحه ۸۲۸ و ۸۲۹).

کمپ که بود؟ جفری کمپ مدیر ارشد امور خاورمیانه و جنوب آسیا در شورای امنیت امریکا بود که تعدادی از همکاران او بعد از این گزارش در بیروت ربوده شده بودند ص ۸۲۹.

باب وودورد [۱۸] در کتاب «جنگ های مخفی سازمان سیا» می نویسد که «ویلیام کیسی» [۱۹] زمانی که گزارش پنج صفحه ای «راستاهای سیاستگذاری در ایران» را که «گراهام فولر»، مسئول خاور نزدیک و آسیای جنوبی سازمان سیا برایش ارسال کرده بود، خواند، متوجه شد که گزارش بسیار عمیقی است. او گفت هیچ کس خوش بین نیست که بتوانیم روزی به ایران بازگردیم. برای جلوگیری از نزدیکی ایران به شوروی، باید سریعاً دست به کار شد. از آنجائی که می دانست عده ای از جمله مک فارلین، همکاری با ایران را نمی پذیرند، نوشته فولر را برای شولتز فرستاد. دو کار عمده باید صورت می گرفت:

آزادی گروگان های امریکایی در لبنان [۲۰] و همکاری اسرائیل با ایران، برای فروش اسلحه تا این سلاح ها در نیکاراگوئه علیه ساندینست ها استفاده شوند. با یک تیر دوشان زده می شد. اول ایران از همکاری با شوروی دست می کشید، دوم مبارزین کمونیست در

البته گلیور گزارش فولر را این چنین منعکس میکند " که شوروی پیشرفت هایی در بدست گرفتن اهرم قدرت در تهران بدست آورد. این پیشرفت، اگرچه ناهمگون بوده است، لیکن با توجه به خطرات احتمالی، نیاز به پاسخگویی دارد. چنانچه شوروی ها، در ایران پیشرفت نمایند، ما باید به تعهدات خود، نسبت به پاکستان و ترکیه عمل کرده و آن ها را در برابر شوروی که مسلما اهداف منطقی بعدی او خواهند بود، تقویت نماییم"

پس چه نیروهای درون نظام و چه سازمان سیا هر دو از رشد نیروهای چپ با حمایت شوروی نگران بودند. اتفاقا نوشته آنها به دلیل این که مخالفین درون نظام، خواهان همکاری بودند، به عنوان یک سند داخلی مطرح بود. این مخالفین هم کسی جز باند هاشمی رفسنجانی نبودند. این باند توسط مهدی هاشمی لو رفت و منجر به کشته شدن او شد. مک فارلین، از مخالفین اصلی این همکاری، در ادامه توانست برای آزادی گروگان ها نقش اساسی بازی کند. او موفق شد با کمک روحانی و قربانی فر، هفت گروگان امریکایی را در لبنان آزاد کند. البته چه در زمان مسائل ایران کنتررا و چه در حال حاضر، ترس نیروهایی مانند هاشمی رفسنجانی، فروپاشی نظام، بعد از مرگ خمینی است. البته در زمان بحبوحه مسائل ایران کنتررا یکی از رابطین بنام عدنان خاشقیچیسرمایه دار اهل عربستان سعودی و همکار منوچهر قربانیفر که با هم در کار فرش فروشی آشنا شده بودند گلیور مینویسد، عدنان خاشقی [۲۲] به هفته نامه آلمانی اشترن می گوید: قربانی فر این موضوع که بعد از فوت آیت الله خمینی که چندان دور از انتظار نیست بود سه گروه به خاطر دستیابی به قدرت با هم مبارزه می کنند. من اطمینان یافتم که قربانی فر یک مامور رده بالاست."

جناح اول میر حسین موسوی نخست وزیر که علیرغم داشتن دشمنی خود با کشورهای غربی، به دلیل بالا رفتن نیازهای ایران، به خصوص نیاز به اسلحه در جنگ، خواهان داشتن تماس با غرب است. جناح دوم، همان جناح معتدل به رهبری علی اکبر هاشمی رفسنجانی است. او اعتقاد داشت که ایران می تواند روابطی با جهان آزاد برقرار کند. جناح سوم جناح محافظه کاران بود که آیت الله منتظری رهبری آن را دارد و شدیداً خواهان برقراری رابطه با امریکا بود و دقیقا از تمامی مراحل برقراری رابطه مطلع بود ص ۸۴۰ دو جناح منتظری و رفسنجانی معتقد بودند بعد از فوت خمینی جناح رادیکال مخالف با امریکا حذف

خواهد شد. ص ۸۴۰ و علی خامنه ای نفوذ خود را از دست خواهد داد. ص ۸۳۳

برهمن اساس است که می بینیم که این بار فراتر از خواست خودشان در دوره ایران کنتررا پیش می روند و این بار جناح هاشمی در زمان زنده بودن رهبر مسئله رابطه پشت پرده را در فضای جامعه مطرح می کنند و این دو گرایش مخالف و موافق امریکا در عرصه عمومی برای بقا نظام مبارزه می کنند.

رفسنجانی در دوران نابودی ساختار اقتصادی که به دوران سازندگی معروف بود، توانست مبارزات طبقه کارگر را مهار کند. با این که سیاست دوگانه هاشمی، در داخل و خارج، بهای سنگینی برایش داشته است. ولی او در حفظ نظام بسیار موفق بوده است. در زمان خاتمی این خواسته های اقتصادی مردم از دل خواسته های سیاسی بیرون آمد و رژیم مجبور بود که عقب نشینی کند و این مبارزات تحمیل شده به رژیم توانست فضای مبارزاتی ایران را در دهه هشتاد شمسی رقم بزند. در بحبوحه این دوران و در دوران ریاست جمهوری خاتمی است که می بینیم در اوج مبارزات مدنی و اقتصادی، مسئله هسته ای دوباره برجسته می شود. البته نیز می دانیم که امریکا و اروپا به بهانه وجود سلاح های هسته ای و شیمیایی اقدام به اشغال عراق و افغانستان کردند و این جنگ ها بهای بسیار سنگینی برای مردم خاورمیانه داشته است که امروز به تدریج می رود تا به نابودی منطقه منجر شود. ولی سیاست نادرست غرب نباید مجوزی برای نابودی ایران توسط رژیم باشد. نیروهای اجتماعی در پانزده سال گذشته نشان داده اند که خواست هسته ای از جانب ایران نه برای استفاده از انرژی هسته ای، بلکه برای باجگیری بیشتر است و مسئله هسته ای مساوی با نابودی حقوق مردم ایران است و نباید گذاشت که رژیم برای گرفتن باج از غرب، این مسئله را مطرح کند و حقوق مردم ایران را پایمال نماید.

پرده دوم

از زمان ریاست جمهوری روحانی دیگر عملا برای تمامی نیروهای موافق و مخالف چه در داخل و چه در خارج روشن شده که این رژیم هیچ گاه منافع اقتصادی و سیاسی اش در تضاد با امریکا و غرب نبوده است. مبارزات سال هشتاد و هشت در ایران نتوانست عروج داشته باشد. زیرا متفکران این اعتراضات، خود در درون رژیم بودند و خواست هایشان از تغییر در درون فراتر نمی رفت و محکوم به شکست شد. ولی آگاهی که به درون جامعه آورد بسیار بالا بود. حتی بسیاری از فرماندهان سپاه

می گویند که نیرویی که از ما گرفته شد، دست کمی از کشته شدگان جنگ هشت ساله نداشته است. به خوبی می بینیم که در سال ۲۰۱۰ جورج سوروس [۲۳] بیلیونر مجازی به روش بسیار زیرکانه ای برای سقوط رژیم شرط بندی می کند. اما پیام اصلی برای حکومت اسلامی است که خطر جدی است و باید چاره ای اندیشید و باید همانند سال شصت و سه شمسی (ماجرای ایران کنترال) بیرون بیایید و برای منافع مشترک ایران و آمریکا قدم بردارید تا ما هم با شما همکاری کنیم. [۲۴] برای شناخت بهتر نسبت به پروژه سوروس باید به مرکز ویلسون نگاهی کرد. این مرکز در رابطه با ایران از سال ۱۹۹۹ تا به حال بیش از ۱۹۳ جلسه با شرکت بسیاری از سیاستمداران آمریکایی و با کمک مالی بنیاد راکفلر در واشنگتن، برگزار کرده است [۲۵]. در کنار این مرکز کمپانیای نفتی از طریق نایاک نقش بسیاری داشته اند برای رسیدن به توافق هسته ای. ولی مهمترین نهاد مرکز جامعه باز جورج سوروس است. بر همین اساس است که نماینده بنیاد بحران جهانی که سوروس، رئیس هیئت مدیره آن است، خانم لوییز آربر [۲۶]، به ایران می رود و مانند همیشه با رفسنجانی دیدار می کند. آربر در نهادی فعالیت دارد که بسیاری از نخست وزیران و دولتمردان سابق اعضای تصمیم گیرنده آن هستند و مطالبی که این نهاد چاپ می کند، مبنای کار دولت های غربی است. سه کشور اروپایی و آمریکا بیشترین ضرر را در رابطه با تحریم های ایران می بینند و همین اصل است که هر چه زودتر خواهان رسیدن به این توافق هستند.

جنبش کارگری و ارتباط با سازمان جهانی کار

بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار امری است همانند باز بودن دفتر سازمان ملل در ایران. تفاوت عضویت در سازمان تجارت جهانی و باز بودن دفتر سازمان جهانی کار این است که سازمان تجارت جهانی هر طور بخواهد قرارداد میبندد ولی سازمان جهانی کار بر اساس کنوانسیونهای جهانی عمل میکند. مصوبه های سازمان جهانی کار قابلیت اجرایی ندارد ولی برای اعضای سازمان تجارت جهانی مهم است که مصوباتی را که دولت ایران امضا کردن نهد. برای همین است که حکومت واقعا نیاز دارد که این استانداردهای بین المللی را بداند و چگونگی پیدا کردن آنها یاد بگیرد. حکومت میداند که بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار فقط بدرخواست خودش نیست. اینکه حکومت این بازگشایی را یک امر سیاسی و متعلق بخود میداند تاکتیک همیشه گی حکومت بوده است. اما تا حدودی بازگشایی این دفتر در ایران نیاز به موافقت بخش کارگری جنبش مستقل کارگری ایران و در ادامه آن بخش

کارگری اتحادیه های جهانی است. یکی از ضعفهای جنبش کارگری ایران در این است که بسیاری از افراد فعال کارگری همیشه بسیار ذهنی تر به مسائل کارگری برخورد کرده اند تا واقعیت اصلی. فعالین کارگری درون محیط کار هم نیاز بسیاری دارند که مصوبات بین المللی رعایت شود. در طول سه دهه گذشته بسیاری در مقاطع مختلف به مبارزه کارگری کشیده شده اند که متأسفانه به دلایل متفاوت در درون مبارزات نیستند و کمبود کادرهای کارگری آزموده که بتوانند این مسائل را انتقال بدهند بسیار محسوس است و فعالین کارگری مستقل هم آنچنان زیر ضرب هستند که انرژی خودشان را باید صرف زندان و آزادی از زندان بگذارند. در طول یک دهه گذشته جنبش مستقل کارگری برای اضافه دستمزد و حقوق عقب افتاده بسیار تلاش کرده اما در بخش مبارزه با خصوصی سازی ضعف اساسی داشته. قراردادهای موقت و خصوصی سازی طبقه کارگر را فلج کرده است. بحث بر سر بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار از این زاویه مهم است.

حکومت با ساختن جریاناتی مثل خانه کارگر [۲۷] و گرایشات طرفدار خودش در عرصه بین المللی گمان میکند با مشکل زیادی روبرو نیست. حکومت میدانند بعد از توافق هسته ای حتما باید در این عرصه فعالیت داشته باشند و ما خواهیم دید کسانی شروع میکنند برای دفاع از این بازگشایی و در کنارش قرار میگیرند. حکومت از طریق شناختن اش از وضعیت عینی و ذهنی جنبش کارگری سالهاست میخواهد بقبولاند که میتواند همانند داخل در خارج هم موفقیت داشته باشد. البته پخش خبر هر ساله بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار که آرزویش است را باید از منظر دیگری هم دید که حکومت سعی کرده تا مدتها انرژی نیروهای همیار طبقه کارگر را به هرز برد و با مباحث قبول داشتن و نداشتن سازمان جهانی کار یک انشقاق درون جنبش کارگری بوجود بیاورد. در صورتی که بحث سازمان جهانی کار را نه براساس جایگاه طبقاتی آن نهاد بلکه براساس امکاناتی که در اختیار دارد و میشود در خدمت جنبش کارگری گرفت نگاه کرد.

بطور مثال در پانزده سال گذشته رژیم همیشه با پخش اخبار در ارتباط با سازمان جهانی کار مبنی بر همکاری و بازگشایی دفتر این سازمان، بسیاری از نیروهای اجتماعی و سیاسی را به این نظر اشتباه می رساند که دوباره یک زد و بند صورت گرفته است. کدام زد و بند؟ اتفاقاً این رژیم است که دائم ادعا میکند که سازمان جهانی کار اصولی حرکت نکرده و چرا هیئتهای تکنیکی و همکاری آموزشی با ایران ندارد؟ چرا ما نباید کارهای جنبش مستقل کارگری را برجسته کنیم؟

دهها بار جنبش مستقل کارگری نگذاشته نمایندگان رژیم در جلسات ای ال او شرکت کنند و یا نمایندگان آی ال او به ایران بروند، ایران نتواند رئیس دوره ای ال او بشود و هیئتهای تکنیکی گزارشاتشان را بنفع جنبش مستقل کارگری ارائه دهند. اتفاقا بحث جایگاه اتحادیه های کارگری درون آی ال او باید بحث جنبش کارگری باشد. ربیعی چرا در مصاحبه اخیر میگوید، در دیدار مدیرکل سازمان بین‌المللی کار با وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، موضوع بازگشایی دفترسازمان بین‌المللی کار در تهران مورد بحث و بررسی قرارگرفت. به گزارش ایسنا، علی ربیعی، [۲۸] در این دیدار برگزاری نشست مجمع عمومی را فرصتی مغتنم برای تبادل نظر میان کشورهای دانست و گفت: توجه به مهاجرت منصفانه یک بحث جدی در سطح جهانی است چراکه غرب رشد و توسعه نوین خود را مدیون مهاجرین است. ”

رژیم همیشه خواهان این بوده که مسئله تشکل کارگری را بنفع خود [۲۹] و از طریق یارانش پیش ببرد ولی موضوع بازگشایی قبل از اینکه از طرف مسئولین رژیم مطرح باشد [۳۰] بیش از ده سال است که بحث درون خود جنبش کارگری است این است که چرا توافقنامه اتان را اجرا نمیکنید یعنی توافق سه جانبه سازمان جهانی کار، نماینده رژیم و نماینده خانه کارگر در سال ۱۳۸۱ در تهران. دلیل شرکت اعضای سندیکای واحد در نشست سازمان جهانی کار در شهر تبریز بر اساس آن توافق بود [۳۱] که در همان زمان در خارج بحثهای زیادی را دامن زد [۳۲] که بسیاری معتقد بودند همان توافق دروغین است ولی تاثیراش این بود که امکان مبارزه کارگری را بالا برد. دیگر براحتی نمیتوانستند در بازجویی انگ بزنند.

ولی باید پذیرفت بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار در زمانهای متفاوت مطرح میشود . [۳۳] اما در ارتباط با بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار (ILO) در این دوره، دیدگاههای متفاوتی وجود دارد و ما شاهد تماسهای از درون ایران با آی ال او هستیم و این بحثها گاه از جدا شدگان خود رژیم هم شنیده میشود، اما دو نظر اصلی در این رابطه وجود دارند که عبارتند از:

موافقین بازگشایی، آن کسانی از سندیکالیست ها و فعالین کارگری مستقل هستند که معتقدند تجربه سندیکاهای کشورهای امریکای لاتین نشان می دهند که ارتباط با سازمان جهانی کار و بازگشایی دفتر این سازمان در ایران، شاید بنفع رژیم باشد اما به نفع تشکل های مستقل کارگری نیز هست و به رشد آگاهی کارگران کمک می کند. البته اگر در دست خود نیروهای کارگری قرار بگیرد نه خانه کارگر و یارانش.

اما مخالفین باز گشایی معتقدند که باز شدن دفتر ILO که دلیل اصل مخالفت شان را تا حدی پیش میبردند که سه جانبه گرایی تفرقه در جنبش کارگری میدانستند تنها و تنها به نفع حکومت است [۳۴] و البته کم نیستند کسانی که جامعه ایران را با چین مقایسه میکنند و میگویند که تجربه چین نیز نشان می دهد که این سازمان کار آمد مثبتی برای کارگران نداشته است. از طرفی به رسمیت شناخته نشدن تشکل های کارگری در ایران امکان همکاری و هرگونه حرکت مثبتی را می گیرد و از طرفی بازگشایی این دفتر وجه خوبی به دولت ضد کارگری اسلامی در دنیای دهد و از طرفی به عملکرد سازمان جهانی کار که از نمایندگان دولت ها تشکیل شده، نمی توان بیش از این انتظار داشت.

البته بازگشایی دفتر سازمان جهانی کار در ایران پیامدهای متفاوتی بدنبال دارد و باید اشاره کرد که تجربه چین نشان می دهد که وجود دفتر سازمان جهانی نمی تواند موثر باشد اما تجربه تشکلات کارگری مستقل در مرز چین و هنگ کنگ توانسته بیشترین فشار را بر روی رژیم چین بیاورد تا حدی که شبکه هزاران وکیل مستقل کمکی است برای نمایندگی کارگران معترض در دادگاه ها. این وکلای مستقل که دواطلبانه وکالت ها را انجام می دهند، توانسته اند تا حدود زیادی حتی قراردادهای دستجمعی را به کارفرما تحمیل کنند و نیروهای جهانی [۳۵] با فشار بر کمپانی های کشورهای خودشان قرارداد دستجمعی را حق مسلم کارگران می دانند.

در رابطه با کلمبیا و فیلیپین دفتر سازمان جهانی کار عملکرد متفاوتی داشته و حتی تا کمیسیون تحقیق برای شناسایی عاملین کشتار فعالین کارگری فعالیت داشته و در رابطه با امریکای لاتین توانسته حتی از درون خود همان کشورها مسئله پناهندگی و کمک به خانواده های فعالین کارگری را روشن کند.

از سویی نیز جنبش کارگری ایران بعد از عبور از بسیاری مشکلات گذشته، شروع به حرکت در مسیری کرده که بسیار مهم و سرنوشت ساز است. فعالیت یاران رفسنجانی و خانه کارگر هم در عرصه داخلی و هم در عرصه بین المللی توانسته اند کمک های بسیاری به تداوم سرکوب کارگران و از دست رفتن بیشتر منافع زحمتکشان و از جمله نداشتن تشکل مستقل کارگری در محیط کار بکند. جنبش مستقل کارگری در دهه قبل بسیاری از فعالین خود را از دست داد زیرا خط چهره سازی که توسط بخشی از جریان های سیاسی مطرح شده بود، توانست برای سرکوب آسان مبارزات کارگری کمکی برای رژیم باشد. اما مبارزات دوساله گذشته تفاوت برجسته ای داشته است. کارگران بخش انرژی با استفاده

از تاکتیک های بهتر، از جمله کمک گرفتن از افراد محلی و خانواده ها در دو مورد توانستند رژیم را برای دستمزد بیشتر و خصوصی سازی عقب بنشانند.

از یک طرف جنبش کارگری در این دوره نیازمند کمک فراگیر نهادهای بین المللی بیشتری است و از سویی نیز نباید گذاشت نهادهای دست ساز رژیم در عرصه بین المللی دوباره به رسمیت شناخته شوند و همچنین نباید اجازه داد که حقوق مردم و زحمتکشان بر سر توافق هسته ای از بین برود.

توافق هسته ای یعنی توافق بر سر همکاری های بیشتر با رژیم جمهوری اسلامی، اما باید صریحا اعلام کرد که مسئله حقوق بشر و حقوق کارگری از این اصل جدا نیست.

نتیجه

سایت تابنک با اشاره به آخرین نوشته دیوید فروم [۳۶] شخصی که سخنرانی مشهور جورج دبلیو بوش در رابطه با محور شرارت را نوشته بود، امروز اعلام می کند "که این جمهوری اسلامی است که سر ما را کلاه گذاشته است. نشریه آتلانتیک در ادامه این نوشتار مدعی می شود، مذاکرات آغاز شد، به این دلیل که ایالات متحده دارای ابزاری قدرتمند در مقابل ایران از تحریم تا خرابکاری و نیروی نظامی بود؛ اما رهبران ایران می دانستند سیاست چماق و هویج آمریکا نیز بی اثر است، زیرا چماقی که حریف نخواهد مورد استفاده قرار دهد، اصلا چماق نیست و هویجی که خود آمریکا بیشتر تمایل به خوردنش دارد، اصلا هویج نیست." بله شاید فروم به اشتباه خودشان اعتراف میکند امید است همین انتقاد از خود به نیروهای مخالف رژیم هم برسد. نیروهاییکه با افتادن دنبال موج ضد امپریالیست، جنبش دادخواهی و کارگری را نقد کردند، اما با دوره جدیدی روبرو هستیم که باید بسیار شفاف صف آراییی ها روشن شود. پس بالطبع در این شرایط باید بسیار محکم ایستاد و در هر دو زمینه کار کرد یک- خواستار این بود هرگونه توافق باید به مسئله حقوق بشر و کارگران بپردازد و جزیی از توافق باشد و حکومت هم می داند چه در رابطه با ایران کنتررا که منجر به نابودی بسیاری از شهرهای ایران و کشته و زخمی شدن میلیونها انسان شد و چه نابودی زیر ساخت اقتصادی و سیاسی جامعه ایران در سیزده سال گذشته، باید تاوان آنرا بپردازد. دو- پاشنه آشیل این حکومت جنبش عدالتخواهی است و ما در خارج نه تنها از کشورهای غربی بخواهیم بلکه در عرصه شناخت و دادگاهی سرمایه

دارانی که پولهای مردم را به این کشورها می آورند فعالیت کنند و در شناسایی مجرمینی که در سرکوب مردم از بعد از انقلاب نقش داشته اند و در این کشورها سکونت دارند فعال باشیم.

مهرماه هزارو سیصدو نودوسه

[۱] [/http://www.donya-e-eqtasad.com/news/۴۶۳۰۱۸](http://www.donya-e-eqtasad.com/news/۴۶۳۰۱۸)

[۲] [http://www.kanoon-zendanian.org/DOCUMENTS\(htm\)-۶/۱۱۰۲۰۱Kudak.htm](http://www.kanoon-zendanian.org/DOCUMENTS(htm)-۶/۱۱۰۲۰۱Kudak.htm)

[۳] <http://almezmaah.com/persian/news-print-۱۱۸.html>

[۴] <http://tazehnews.com/print/۸۱۹۳>

[۵]

<http://hoornews.com/۱۳۹۳/۰۳/۰۱/%D۹%A۷%D۸%B۱-%DB%B۳-%D۸%B۳%D۸%AV%D۸%B۹%D۸%AA-%DB%AC%DA%A۹-%D۹%A۶%D۹%A۱%D۸%B۱-%D۸%AA%D۹%A۷-%D۸%AE%D۸%AV%D۸%BY%D۸%B۱-%D۸%AV%D۸%B۹%D۸%AA%DB%AC%D۸%AV%D۸%AF-%D۸%AF%D۸%B۱-%D۸%AV%DB%AC%D۸%B۱%D۸%AV%D۹%A۶-%۲>

[۶] <http://isfahanpress.ir/fa/news/۵۰۳۵/%D۹%A۶%D۹%A۸%D۸%AA%D۸%B۱%DB%AC-%D۸%AV%D۹%A۵%D۸%B۶%D۸%AV%DB%AC-%D۸%AA%D۹%A۸%D۸%AV%D۹%A۱%D۹%A۲%D۹%A۶%D۸%AV%D۹%A۵%D۹%A۷-%DA%A۹%D۹%A۶%D۹%A۸-%D۹%A۵%D۸%AB%D۹%A۴-%D۹%A۲%D۸%B۱%D۸%AV%D۸%B۱%D۸%AF%D۸%AV%D۸%AF-%D۸%AA%D۸%B۱%DA%A۹%D۹%A۵%D۸%AV%D۹%A۶%DA%A۶%D۸%AV%DB%AC-%D۸%AA%D۹%A۸%D۸%AC%DB%AC%D۹%A۷-%D۸%B۴%D۸%AF-%D۸%B۴%DB%AC%D۸%B۱%D۸%B۲%D۸%AV%D۸%AF-%D۹%A۱%D۹%A۶%D۸%AV%D۹%A۸%D۸%B۱%DB%AC-%D۹%A۷%D۸%B۳%D۸%AA%D۹%A۷%E۲%A۰%AC%D۸%AV%DB%AC-%D۹%A۱%DB%AC-%D۹%A۶%D۹%A۱%D۸%B۳%D۹%A۷-%D۸%AA%D۸%B۱%D۸%AV%DB%AC-%D۹%A۵%D۸%AV-%D۸%AV%D۸%B۱%D۸%B۲%D۸%B۴%DB%AC-%D۹%A۶%D۸%AF%D۸%AV%D۸%B۴%D۸%AA>

[۷] <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۲۰۹۰۳۰۰۱۳۸۴>

[۸] <http://www.payvand.com/news/۱۲/oct/۱۲۰۱.html>

[۹]

<http://www.iranreview.org/content/Documents/A-Positive-Atmosphere-for-the-Expansion-of-Iran-EU-Relations.htm>

[۱۰] <http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/article/-۲۸ab۰f۲b۹d.html>

[۱۱]

<http://www.fardanews.com/fa/news/۳۷۱۱۰۱/%D۹%A۵%D۸%AV%D۸%AC%D۸%B۱%D۸%AV%DB%AC-%D۸%AF%D۸%B۱%D۸%AE%D۹%A۸%D۸%>

%D۹%۸۱%DB%۸C%D۹%۸۴%D۹%۸۵%D۸%B۳%D۸%AV%D۸%B۲%D۸%AV%D۹%۸۶-%D۸%AA%D۸%B۱%D۸%AA%D۸%B۱-

%D۸%AV%DB%۸C%D۸%B۱%D۸%AV%D۹%۸۶%DB%۸C-%DA%۸۶%D۹%۸۷-%D۸%AA%D۹%۸۸%D۸%AF%D۸%AA%D۹%۸۸%D۸%B۶%DB%۸C%D۸%AD-

%D۹%۸۵%D۸%AC%DB%۸C%D۸%AF-%D۹%۸۵%D۸%AC%DB%۸C%D۸%AF%DB%۸C-%D۸%AF%D۸%B۱%D۸%AA%D۸%AV%D۸%B۱%D۹%۸۷-

%DB%۸C%DA%A۹-%DA%A۹%D۹%۸۵%D۹%BE%DB%۸C%D۹%۸۶-%D۸%AA%D۸%AV-%D۸%B۴%D۸%B۹%D۸%AV%D۸%B۱-%D۸%AE%D۸%AV%D۸%B۵

[۱۲] زنگنه در تلویزیون دولتی اعلا میکند که در دوازده سال گذشته بخش عمده خصوصی سازیها به وزارت دفاع (پالایشگاه، پتروشیمی، خودروسازی و صنعت نفت زیر نظر سپاه است) است که بالغ بر ۹۸ هزار میلیارد تومان میباشد.

<https://www.youtube.com/watch?v=hgj-teEvJxc&list=UUWCvhQCCBD۲d۸j-kDtcbow>

[۱۳]

<http://www.burmapartnership.org/۲۰۱۰/۰۱/۱۶-۲۲-january-۲۰۱۰-resilience-and-resistance-despite-juntas-repression>

<http://khabaronline.ir> [۱۴]

نرخ تورم براساس آمار بانک مرکزی بخوبی بیانگر وضعیت نابسامان اقتصادی حکومت برخلاف ادعاهایش میباشد:: نرخ تورم در دولت پنجم و ششم از نگاه بانک مرکزی بشرح زیر است:

سال ۱۳۶۸ نرخ تورم سالانه ۱۷.۴ درصد، سال ۱۳۶۹ نرخ تورم سالانه ۹ درصد، سال ۱۳۷۰ نرخ تورم سالانه ۲۰.۷ درصد، سال ۱۳۷۱ نرخ تورم سالانه ۲۴.۴ درصد، سال ۱۳۷۲ نرخ تورم سالانه ۲۲.۹ درصد، سال ۱۳۷۳ نرخ تورم سالانه ۳۵.۲ درصد، سال ۱۳۷۴ نرخ تورم سالانه ۴۹.۹ درصد و سال ۱۳۷۵ نرخ تورم سالانه ۲۳.۲ درصد بوده است.

نرخ تورم در دولت هفتم و هشتم رادر ادامه بخوانید:

سال ۱۳۷۶ نرخ تورم سالانه ۱۷.۳ درصد، سال ۱۳۷۷ نرخ تورم سالانه ۱۸.۱ درصد، سال ۱۳۷۸ نرخ تورم سالانه ۲۰.۱ درصد، سال ۱۳۷۹ نرخ تورم سالانه ۱۲.۶ درصد، سال ۱۳۸۰ نرخ تورم سالانه ۱۱.۴ درصد، سال ۱۳۸۱ نرخ تورم سالانه ۱۵.۸ درصد، سال ۱۳۸۲ نرخ تورم سالانه ۱۵.۶ درصد و سال ۱۳۸۳ نرخ تورم سالانه ۱۵.۲ درصد.

نرخ تورم در دولت های نهم و دهم نیز بشرح زیر است:

سال ۱۳۸۴ نرخ تورم سالانه ۱۰.۴ درصد، سال ۱۳۸۵ نرخ تورم سالانه ۱۱.۹ درصد، سال ۱۳۸۶ نرخ تورم سالانه ۱۸.۴ درصد، سال ۱۳۸۷ نرخ تورم سالانه ۲۵.۴ درصد، سال ۱۳۸۸ نرخ تورم سالانه ۱۰.۸ درصد، سال ۱۳۸۹ نرخ تورم سالانه ۱۲.۴ درصد، سال ۱۳۹۰ نرخ تورم سالانه ۲۱.۵ درصد و سال ۱۳۹۱ نرخ تورم سالانه ۳۰.۵ درصد بوده

<http://jahannews.com/vdceoz۸xvjh۸vei.b۹bj.html>

<http://fis-iran.org/fa/irannameh/volxxv/۳-political-crisis/khavand> [۱۵]

[۱۶]

<http://۱-۲۰.ir/۴۱۵۷/%D۸%AA%D۸%B۱%D۸%B۱%D۸%B۳%DB%۸C-%D۹%BE%D۸%B۱%D۹%۸۸%D۹%۸۶%D۸%AF%D۹%۸۷-%D۹%AV%D۸%B۳%D۸%A>

[A%D9%87-%D8%A7%DB%8C-%D8%AA%D9%88%D8%B3%D8%B7-%D9%86%D9%88%DB%8C%D8%B3%D9%86%D8%AF%D9%87-%D8%B1%D8%A7%D8%B2](#)

<http://www.nividar.com/news/53632ae8210a01e169d48442> [17]

Bob Woodward: Weil, The Secret Wars of the CIA, ۱۹۸۱-۱۹۸۷[۱۸]

http://en.wikipedia.org/wiki/William_J._Casey [۱۹]

[۲۰] بنا بر نوشته تایمز اسرائیل که مشاور رئیس جمهور اسرائیل در دیدار با روحانی و شته بود که روحانی گفته بود که باید خمینی را بپذیرید ولی محکم باشید در رابطه با خواسته تان

[/http://www.timesofisrael.com/when-rouhani-told-an-undercover-israeli-envoy-how-to-deal-with-iran](http://www.timesofisrael.com/when-rouhani-told-an-undercover-israeli-envoy-how-to-deal-with-iran)

http://en.wikipedia.org/wiki/Iran%E7%80%93Contra_affair [۲۱]

<http://www.centralclubs.com/topic-t12087.html> [۲۲]

[۲۳]

http://thelede.blogs.nytimes.com/2010/11/12/glenn-beck-sees-george-soros-as-iran-does/?_php=true&_type=blogs&_php=true&_type=blogs&_php=true&_type=blogs&_r=2

<http://www.al-monitor.com/pulse/originals/2014/04/us-mideast-iran-sanctions-lifting-benefits.html> [۲۴]

<http://wilsoncenter.org/event/nuclear-flashpoints-us-iran-tensions-over-terms-and-timetables> [۲۵]

<http://www.afkarnews.ir/vdcaioneir9nfa1.k0kr.html> [۲۶]

<http://www.veooz.com/photos/2G-yM0f.html>

<http://khabarfarsi.com/ext/8638119>

<http://www.dailyvideoclips.net/?p=1371> [۲۷]

دیدن این مصاحبه از این جهت مناسب است که محبوب بسیار زیبا خودش را افشا میکند.

[۲۸]

<http://weblog24.com/list/%D8%AF%D9%81%D8%AA%D8%B1-%D8%B3%D8%A7%D8%B2%D9%85%D8%A7%D9%86-%D8%A8%DB%8C%D9%86-%D8%A7%D9%84%D9%85%D9%84%D9%84%DB%8C-%DA%A9%D8%A7%D8%B1-%D8%AF%D8%B1-%D8%AA%D9%87%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%A8%D8%A7%D8%B2%DA%AF%D8%B4%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D9%85%DB%8C-%D8%B4%D9%88%D8%AF.html>

<http://www.worker-today.com/gozaresh/ilo1.htm> [۲۹]

<http://www.didgah.net/maghalehMatnKamel.php?id=۴۶۵۵> [۳۰]

<http://www.akhbar-rooz.com/news.jsp?essayId=۶۷۶۳> [۳۱]

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=۷۴۳۲> [۳۲]

<http://www.worker-today.com/gozaresh/name.htm> [۳۳]

<http://akhbar.gooya.com/society/archives/-۲۳۶۳۶.php>

<http://www.khamahangi.com/post۸۲.htm> [۳۴]

<http://www.kanoonm.com/۵۳۴> [۳۵]

[۳۶]

<http://www.tabnak.ir/fa/news/۴۳۹۲۶۱/%D۸%A۷%DB%۸C%D۸%B۱%D۸%A۷%D۹%۸۶-%D۸%AF%D۸%B۱-%D۹%۸۵%D۹%۸۸%D۸%B۶%D۹%۸۸%D۸%B۹-%D۹%۸۷%D۸%B۳%D۸%AA%D۹%۸۷-%D۸%A۷%DB%۸C-%D۸%B۳%D۸%B۱-%D۸%A۲%D۹%۸۵%D۸%B۱%DB%۸C%DA%A۹%D۸%A۷-%DA%A۹%D۹%۸۴%D۸%A۷%D۹%۸۷-%DA%AF%D۸%B۰%D۸%A۷%D۸%B۴%D۸%AA%D۹%۸۷-%D۸%A۷%D۸%B۳%D۸%AA>

فرار مغزها از ایران



گفتگوی رادیو فرانسه با مهرداد درویش پور

براستی چه دلایل متعددی جوانان را وا میدارد که پس از طی تحصیلات عالی در کشور، ایران را به قصد کشورهای اروپائی و آمریکای شمالی ترک کنند؟

[فاجعه فرار مغزها](#)

رابطه سازمان یابی افقی و دموکراسی مستقیم و مشارکتی

تقی روزبه



تنها از طریق تقویت عیاردموکراسی مستقیم و با اندازه ای که تاریخا جنبش های طبقاتی-اجتماعی قادر به اعمال آن شده اند توانسته اند علیه نظم موجود برآشوبند و با ایجادرنه در سیستم های حاکم و از جمله گسستن نظم هرمی و سلسه مراتبی و کنترل از بالا به پائین جامعه، راهی به سوی آزادی و رهائی بگشایند.

نوشته حاضر* شامل نکات زیراست:

-رابطه بین تئوری و پراتیک اجتماعی و ابتذال تئوری وقتی که اصول بجای تحلیل واقعیت های اجتماعی (و از آن جمله جنبش طبقاتی کارگران) می نشیند. حقیقت پیشینی وجود ندارد بلکه توسط انسان در پراکسیس خود آفریده می شود. در این فرایند چه بسا حقایق پیشین بی اعتبار و ملغی می شوند و حقایق نوینی ساخته و پرداخته می شوند. انسان و حقیقت توأمان آفریده می شوند.

- سازمان دهی و سازمان یابی آچارفرانسه نیست که به درد بازو بست کردن هرپیچ و مهره ای بخورد و یک انقلابی هرکار خواست با آن بکند، و لاجرم با هر جامعه ای اعم از هرمی و یا افقی همسازباشد. برعکس سازمان یابی در اساس، خود مناسبات است و بازتابی است از نوع مناسبات جامعه و انسان ها. بهمین دلیل چگونگی سازمان یابی خود یکی از مهم ترین وجوه مبارزه طبقاتی در جهت رهائی و یا انقیادسازی است و لاجرم بسته به نوع و جهت گیری آن، ردپای انقیاد یا رهائی در آن حک شده است. چرا که قرابت و پیوندناگستنی بین سازمان یابی های عمودی و مبتنی بر رهبری و سلسه مراتب با جامعه طبقاتی و ساختارهرمی آن وجود دارد و نظام جامعه طبقاتی بدون چنین چفت و بستنی قابل دوام نیست و اساسا قدرت بدون ساختاربندی قابل اعمال کردن نیست. همانطور که پیوندناگستنی بین سازمانی یابی افقی و جامعه سوسیالیستی و غیرهرمی وجود دارد و برپائی جامعه سوسیالیستی بدون حذف سلسه مراتب قابل تصورنیست. از همین رو لازم است که از نگاه تکنیکی- ابزاری به سازمان یابی و اندیشه ماکیاولی هدف وسیله را توجیه می کند فاصله بگیریم و فراموش نکنیم که جامعه

طبقاتی، ساختارهرمی آن و دموکراسی نیابتی و تفویض شده همزادیک دیگرند. همانطور که مناسبات افقی و دموکراسی مستقیم و فراگیردرهمه حوزه ها (اعم از اقتصادی و سیاسی و سایر سطوح اجتماعی) و جامعه سوسیالیستی به عنوان یک جامعه بدیل، همزادهم بشمارمی روند.

- فرایند تحقق دموکراسی مستقیم به مثابه یکی از مهمترین مشخصات جنبش های نوین رهائی بخش از قیدوبندهای سرمایه است که بدون درک و تقویت آن امکان پیوند با این جنبش ها وجود ندارد. و نتیجه بی توجهی به آن به معنای تبدیل شدن چپ به فرقه هائی درخود است. جامعه آزاد و همبسته، جامعه ای که در آن تضادفرد و فردیت با جمع و جامعه از حالت تقابل (آنتاگونیستی) بیرون آمده و به عامل مکمل و تقویت کننده یکدیگر تبدیل می شوند، مستلزم درک سه فرایافت رابطه آزادفرد و جمع در اندیشه پایه ای مارکس و در پرتو تجارب صورت گرفته در این فاصله زمانی، اهمیت انقلاب و اقدام مستقیم توده ای در ایجادتغییرات ژرف و تحولات تاریخی و بالأخره دموکراسی مستقیم و مشارکتی است. در شرایطی که نظام سرمایه داری بطورتوآمان دچاربحران ساختاری اقتصادی و بحران ساختاری "دمکراسی" است، اهمیت این فرایافت ها برای آن که نیروهای چپ و کمونیست ها بتوانند به بخشی پیشرو و مؤثر و به هنگام، در جنبش های نوین تبدیل شوند حائزاهمیت است.

- مفاهیم کلیشه شده و فرامکانی و زمانی، حاصل جداشدن تجربه ها و رویکردهای مشخص از بسترزمانی و مکانی خوداست، موجب تجرید و غیرانضمامی شدن آن تجارب گشته و بیش از آن مانع نقدرادیکال با توجه به پی آمدهای آن می گردد. ضرورت نقدتجربه شوراها و کمیته ها و کمون ها و یا نوع سازمان یابی های حزبی و یا تشکل های غیر حزبی قرن بیستم، همه و همه بخشی از فرایندکلیشه زائی و قراردادن این مقولات در جایگاه واقعی و تاریخی خوداست. به عنوان نمونه نسبت شوراها با فرایافت دموکراسی مستقیم و درک محدودیت های آن برای برخورد زنده با واقعیت ها و دورشدن از ابتذال تئوری و آئین گرائی یکی از این ضروریات است .

- تغییرکیفی جایگاه و ظایف احزاب و سازمان های انقلابی در پارادایم دموکراسی مستقیم. نیز یکی دیگر از این خانه تکانی هاست.

مارکس زمانی گفته بود تباهی و ابتذال تئوری وقتی شروع می شود که اصول جایگزین واقعیت های اجتماعی (جنبش مبارزه طبقاتی) و تحلیل مشخص گردد. در چنین حالتی تئوری بجای آن که بازتاب انکشاف واقعیت های اجتماعی باشد، بدلیل قطع شدن رابطه زنده وارگانیکی آن با

واقعیت‌ها و پراتیک اجتماعی به سدی در برابر آن تبدیل می‌شود و لاجرم به امری آئینی و مذهب گونه، وضعیت تئوری در نزد کسانی که در آن "اصول" تبدیل به نقطه عزیمت تحلیل مشخص و جایگزین واقعیت‌های اجتماعی می‌شود، مصداق بارزی از همین سخن است. گرچه مثل همه این گونه جریان‌ها در جوامع بشری، چپ فرقه‌ای رویکرد خویش را - البته به شیوه خود- با پوشش ایدئولوژی و ادعای وفاداری به مارکس و اصول توجیه می‌کند، اما غافل از آن که وفاداری به مارکس قبل از هر چیز در تأسی به شیوه علمی او معنا می‌یابد و نه داشتن نگاه ایستا و تبدیل کردن تجارب و ارزیابی‌های او به کلیشه‌های مقدس. همانگونه که اشاره شد کلیشه شدن به معنای منتزع شدن مفاهیم، نظرات و پراتیک یک دوره از بستر زمانی و مکانی خود و تبدیل آن‌ها به امری فراتاریخی، مطلق و صائب برای همه زمان‌ها است. که در این صورت جزغلبه اندیشه مردگان بر زندگان و گذشته بر آینده نخواهد بود. معنای عملی آن نیز چیزی جز آئین پرستی و بت‌وارگی (فتیشیسم) مقولاتی که گویا دارای اعتبار جاودانی هستند نیست. و البته چپی که اندیشه‌ها و نظراتش بازتاب دهنده واقعیت‌های متحول طبقاتی نباشد، نخواهد توانست به مثابه نیروی پیشرو در صحنه مبارزه طبقاتی ظاهر شود. برعکس او از پندارها و الگوواره‌هایی دفاع خواهد کرد که مربوط به گذشته است و ربطی به مبارزه طبقاتی زنده و هم‌اکنون جاری ندارد. و حال آن که در روش‌شناسی مارکس مبنای قرارداد واقعیت‌های اجتماعی و جنبش‌های طبقاتی-اجتماعی و خیره شدن به واقعیت‌های زنده و متحول مبارزه طبقاتی و رصد کردن گرایش‌های پیشرو تاریخی و مشارکت فعال در تغییر جهان، شرط لازم برای پیشروی بسوی رهائی کارگران و زحمتکشان از تاروپود نظام طبقاتی و بطور خاص جامعه سرمایه داری است. در نزد او جنبش طبقاتی کارگران و نه این یا آن تئوری مهمترین واقعیت جامعه طبقاتی و نظام سرمایه داری را تشکیل می‌دهد و جنبش کمونیستی هم قبل از هر چیز در پیوند با آن و برخورد انتقادی با آن معنا پیدامی‌کند و نه در ایجاد دسته جات و فرقه‌های درخود و مدعی نجات بشریت. این جنبش‌ها البته با شدت و ضعف همراهند و گاه بطور آشکار عرض اندام می‌کنند و گاه به شیوه پوشیده و خزنده، اما بهر حال صرف نظر از شدت و ضعفشان جاری هستند و مشغول نقب زدن به تاریخ، و تئوری نیز توضیح دهنده ماهیت و واقعیت وجودی آن‌ها است. با این همه چپ فرقه‌ای و کلیشه پرداز، درست بدلیل چسبندگی اش به کلیشه‌ها و گره زدن هویتش با آن‌ها، با جنبش‌های جدید و مبارزه طبقاتی در اشکال نوین و پویای خود، احساس بیگانگی می‌کند. برای آن‌ها چون این جنبش‌ها فاقد رهبری و ستاد فرماندهی بوده و مغایر با الگوهای سازمانی مورد نظرشان هستند، و به راهبردها و رهنمودهایش

بی اعتنائیند، موجوداتی معیوب و ناقص الخلقه و بی آینده محسوب می شوند. و این درحالی است که از قضا یکی از پیش زمینه های عروج این جنبش ها در بیرون از حیطه این نوع رویکردها و جریان ها، پس از آشکارشدن سترونی کامل مدعیان این نوع سازمان یابی ها صورت گرفته است!

یکی از متحول ترین و پویاترین عرصه های مبارزه طبقاتی، به نحوی که هم برگرفته از درس های تجارب ناکام گذشته باشد و هم در انطباق با آخرین دست آوردهای بشر، چگونه سازمان یابی جنبش هاست. بدون وجود سنخیت لازم بین نوع سازمان یابی و اهداف رهائی بخش، امکان تحقق آن هدف ها وجود ندارد. مبارزه برای تحقق سوسیالیسم بدست کارگران، به عاملین و سوژه های خودرهان نیاز دارد و نه به سیاهی لشکردنباله رو و زائده وار. و از این منظر چگونگی سازمان یابی روشن می کند که بدنبال چه هستیم: تجمع های توده وار تحت کنترل رهبران و نخبگان و به مثابه سیاهی لشکر و یا هم چون فاعلینی که در پراتیک اجتماعی و آزمون و خطای آن، خویشان را هم چون سوژه های خودرهان می آفرینند. از همین رو سازمان یابی در جوامع طبقاتی و چگونگی آن نمی تواند امری فنی و فراطبقاتی باشد. برعکس در ارتباط و در انطباق با نوع مناسباتی که از آن دفاع می کنیم با رویکردهای گوناگونی مواجهیم. تا آنجاکه به رویکرد مورد نظرما- مناسبات سوسیالیستی و بدوراز سلطه انسان برانسان مربوط می شود- این نوع سازمان یابی باید بتواند به کارگران و زحمتکشان به مثابه گورکنان نظام سرمایه داری تعیین بخشد. چگونه و در کدام نوع سازمان یابی کارگران و زحمتکشان می توانند به گورکنان نظام سرمایه داری تبدیل شوند؟ بی اعتنائی به ظرفیت های نهفته در سازمان یابی های افقی در این راستا، سبب آن می شود که فرقه های چپ بجای ایفاء نقش پیشرو در صفوف جنبش ها، در انتهای صف تحولات قرار بگیرند و منتظریمانند تا مگربا فرود پتک واقعیت ها، به هوشیاری تاریخی نائل آیند. سخن مارکس مبنی براینکه تفسیرجهان کافی نیست باید آن را تغییرداد، ناظربر اهمیت پراتیک اجتماعی و نقش جنبش های طبقاتی-اجتماعی است که تئوری باید بتواند آن را بازتاب دهد. با این همه در نزد فرقه ها این رویکرد در جهتی وارونه فهمیده می شود: تغییرجهان بر طبق "اصول" و باورهای فرقه ها.

البته تأکیدبر اهمیت مبارزه طبقاتی استثمارشوندگان و جنبش های طبقاتی-اجتماعی، به معنای آن نیست که همه آن چه موجود است مبارزه طبقاتی ناب وعلیه مناسبات بورژوائی است. برعکس مبارزه طبقاتی

زحمتکشان از دل انبوهی از پیچ و خم های مناسبات تبعیض آمیز جوامع طبقاتی، و علقه ها و توهمات آن سربرمی آورد و با پالایش از آن ها به پیش می رود. از همین رو برخورد انتقادی با واقعیت های پیشرو و تقویت گرایش های پیشرو و رهایی بخش در آن، جزئی از سرشت مبارزه طبقاتی است.

خلاصه آن که "چگونه سازمان یابی" از پویاترین عرصه های مبارزه طبقاتی است. از همین رو تقلیل آن به یک امر فنی و شکل واره و یا الگوبرداری از اشکل مسلط و متداول جوامع سرمایه داری که کارکرد آن ها، پاسداری از اقتدار و سلطه سرمایه از اساس نادرست می باشد. نباید فراموش کنیم که قدرت- قدرت جدا و بیگانه شده از تولیدکنندگان- برای اعمال خود، نهادینه شدن و کنترل جامعه، ضرورتاً باید خود را ساختارمند کند. این تصور و یا ادعا که گویا در طی یکصد و پنجاه سال گذشته هیچ تغییر معنادار و مشهودی در آن ها صورت نگرفته است ربطی به پویای مبارزه طبقاتی و یا اندیشه های پایه ای مارکس و سایر کمونیست های پیشرو ندارد. و البته برای چه فرقه ای و کلیشه پرداز، گوئی که قوانین آهنین و لایتغیری در سازماندهی برای همه زمان ها جود دارد. البته سنگر گرفتن در پشت اشکال کلیشه شده، در کنه خود جز اقتباس از نظام سلسه مراتب جامعه طبقاتی نیست و این چه با اتخاذ چنین رویکردی بجای مشارکت فعال در تغییر جهان و متحول کردن خود، فقط خویشتن را خلع سلاح و بلاموضوع می کند. آن چه که او را به این نقطه می رساند جز پاسداری از منافع فرقه ای و درک فرقه ای از مبارزه طبقاتی نیست.

در این جا برای روشن شدن پویه مبارزه طبقاتی در امر سازمان یابی و چگونه سازمان یابی، نگاهی به سه نکته پایه ای در اندیشه های مارکس و کمونیست های وفادار به مبارزه طبقاتی خالی از فایده نیست. نکاتی که لااقل بر حسب ادعا مورد قبول اکثر چپ ها است و لاجرم برای کائنات ذهنی و بسته آن ها چالش برانگیز است:

اولین فرایافت رابطه فرد و جمع است. در این رویکرد مارکس ضمن آن که درک فرد بنیاد و آنتاگونیستی بین منافع فرد و جمع در جامعه را که زیربنای اندیشه لیبرالیسم را تشکیل می دهد مورد نقد همه جانبه قرار میدهد و آن را به چالش می گیرد، اما فردیت (تکینگی) در جامعه بدیل مورد نظرا و نفی نمی شود (و برخلاف تصور جمع گرایان تمامیت خواه در متن جامعه انحلال پیدانمی کند) بلکه بجای رابطه آنتاگونیستی بین فرد و جمع در جوامع طبقاتی، او از رابطه خلاق و آزاد و دوجانبه فرد و جمع سخن می گوید. رابطه ای که سبب رشد و غنای

فردیت آزاد از یکسو و اجتماعی شدن بیشتر از سوی دیگر می گردد. عبارت معروف و پرمعنای مانیفست (و البته نه فقط مانیفست) در باره جامعه نوین و رابطه فرد و جمع هنوز هم پرطنین است: جامعه ای که در آن رشد آزادانه هر فرد، شرط رشد آزادانه همگان باشد. به گمان من تأمل بر این فرایافت بویژه وقتی که با تأمل بر تجربه قرن بیستم همراه شود، برای درک اهمیت رابطه برابر و آزاد انسان ها و گسستن از هر نوع مناسبات و سازماندهی هائی که آن را برنمی تابند و مبتنی بر سلسله مراتب هستند کافی است. مبارزه از همین امروز برای استقرار چنین مناسباتی در بین انسان ها و در تمامی سطوح جامعه، ضروری است و حواله دادن آن به آینده ای موهوم (آخرالزمانی؟!) جز تن دادن به سازوکارها و مناسبات جامعه طبقاتی نیست و اساسا آینده از دل آن چه که امروز کاشته می شود رگشته خواهد شد.

ب- دومین فرایافت، انقلاب و اهمیت اقدام مستقیم توده ای است. چپ معمولا در مقام سخن از اقدام مستقیم دفاع می کند. اما آیا می توان آن را دفاعی پیگیر به همراه الزامات و پی آمدهایش دانست؟ به گمان من دفاع پیگیر از دموکراسی مستقیم می تواند بسیاری از کلیشه های چپ فرقه ای را به چالش بکشد:

اقدام مستقیم توده ای به معنای آن است که کارگران و زحمتکشان و جامعه به تنگنارسیده در مقابل چشمان همه دست بکار می شوند و صفحه تاریخ را ورق می زنند و به نقش آفرینی در ابعاد کلان می پردازند. اما نقش آفرینی مزبور به معنای خاموش بودن موتور مبارزه طبقاتی در دوره های پیشاانقلابی نیست. حتی در این دوره ها نیز ما بدرجات گوناگونی با مبارزه طبقاتی مواجه هستیم که با اندازه ای که وجود دارند تأثیر خود را بر تحولات جامعه می گذارند (مثلا در تشکیل مجامع عمومی کارخانه ها و درسایر عرصه های مختلف اجتماعی چون زیست محیط و انواع تبعیض ها). در هر سطحی از مبارزه وقتی زحمتکشان وارد صحنه می شوند، شکلی از مبارزه برای اعمال دموکراسی مستقیم را به نمایش می گذارند. اشکالی که زمینه های گام های تاریخی را ولو در سطح میکرو و نامشهود رقم می زنند و هم چنین بستر گام های کلان در مقاطع انقلابی را. علاوه بر این وقتی توده ها در دوره های انقلابی پا به میدان می گذارند و به نقش آفرینی در ابعاد کلان می پردازند به معنی آن نیست که پس از انجام نقش تاریخی خویش به خانه های خود برگردند و نخبگان را بجای خویش به نشانند، گوا اینکه تمامی تلاش ضدانقلاب برای آن بکار گرفته شود. نباید فراموش کنیم که انقلاب عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی است که با هدف کنار زدن تمامی اشکال کهنه ای که

مانع مداخله مستقیم کارگران و شهروندان در زندگی اجتماعی خود هستند شناخته می شود. و البته کمونیست ها و مدافعان جنبش های مردمی نیز علی القاعده، همواره از حامیان پروپاقرص دخالت مستقیم و استمرار و حفظ دست آوردهای آن در برابرتهاجم ضدانقلاب، پس از فروکش دوره های انقلابی بوده اند.

ج-سومین فرایافت دموکراسی مستقیم و مشارکتی است. گرچه عموماً دوره های انقلابی تجلی عالی ترین شکل بروز دموکراسی مستقیم محسوب می شوند، اما دموکراسی مستقیم فقط محدود به آن مقاطع نیست بلکه مربوط به اداره جامعه توسط خود کارگران وزحمتکشان است که اوج خود را در خودحکومتی پیدامی کند. چپ ها لااقل در مقام سخن همواره از مدافعان پیگیرتعمیق دموکراسی یعنی فراتررفتن از دموکراسی صوری ودموکراسی نمایندگی به دموکراسی مستقیم و مشارکتی (درتمامی حوزه های اجتماعی) بوده اند. معنای این سخن آن است که تحقق دموکراسی مستقیم و بی واسطه مولدین ثروت و قدرت، هدفی بوده است که کمونیست ها همواره در چهارچوب امکانات تاریخی، برای آن مبارزه کرده اند. آن ها همواره مدافع این نوع دموکراسی در برابردموکراسی صوری و با واسطه بورژوائی که دموکراسی مستقیم و فراگیر را امری خطرناک می دانسته اند، بوده اند. از قضا باندازه ای که جنبش های اجتماعی و بهراه آن ها کمونیست ها بر روی این نوع دموکراسی پافشاری کرده اند، توانسته اند وجوه مردمی واجتماعی دموکراسی را به بورژوازی تحمیل کنند و گرنه "دموکراسی" بورژوائی در ماهیت خود جزتبعیض سازمان یافته وحکومت اقلیت مرفه و سرمایه دار بر اکثریت ندار و استثمارشده نیست. در واقع دموکراسی مستقیم بهترین بستر و کانال برای جاری شدن مبارزه طبقاتی خارج از سازوکارهای کنترل طبقات حاکمه است و بهمین دلیل هم ذاتاً -مگربشپوه کنترل شده وقطره چکانی -خطرناک محسوب می شود. فرایند دموکراسی مستقیم-در تمامی حوزه ها و سطوح خردوکلان اجتماعی- بستری است که در آن کارگران و توده های زحمتکش خویشتن را به مثابه سوژه های خود رهان می آفرینند و نقاط اشتراک و هم چنین تمایزات خود را نه فقط با دشمنانشان پیرامون تضادمنافعشان بلکه همچنین درمیان خود هم طبقه ای ها با تنوعات و تفاوت های بی شمار در می یابند و به تقویت منافع و وجوه مشترک و هم چنین غنابخشیدن به تعینات فردی و گروهی و جنسیتی و... خود می پردازند. در این معنا تعین طبقاتی، داده ای یکدست و از قبل موجودنیست که همه باید در قالب آن ذوب و یکدست بشوند، بلکه امری است در حال شدن و رنگین کمان که براساس اشتراکات و تمایزات فردی و گروهی و دربرگیرنده منافع همه آنها ساخته و پرداخته می شود.

گرچه با خودآگاهی کارگران و زحمتکشان به هستی اجتماعی خود، درعین حال زمینه های نفی آن نیز فراهم می می شود (پرولتاریا درعین حال از منافع کل بشریت و نوع انسان دفاع می کند و هدفش عبور از تقسیم جامعه انسانی به طبقات است). تردید نکنیم که اگر قرار بود مطالبات و اراده استثمارشدگان بطور مستقیم و بی واسطه جاری شود (و یا آن ها قادر به اعمال دموکراسی مستقیم بودند)، نظام طبقاتی و دستگاه های اتوریته آن ها حتی یک روز هم دوام نمی آوردند. تداوم استثمار بدون وجود ماشین دولتی و انواع و اقسام دستگاه های قهرعریان و غیرعریان و انحصار وسائل فرهنگی و ایدئولوژیکی و سازماندهی های استوار بر سلسه مراتب و از بالا به پائین امکان پذیر نیست. دشواری چپ فرقه ای آنست که قادر به فهم رابطه بین سازماندهی عمودی و جامعه طبقاتی، استثمار و دموکراسی صوری (و غیرمستقیم) و نیز رابطه تنگاتنگ سوسیالیسم و دموکراسی مستقیم و مشارکتی نیست. و فراتر از آن، سازماندهی عمودی و مبتنی بر سلسه مراتب را به بخشی از هویت وجودی و ارزشی خویش تبدیل کرده است! و حال آن که باردیگر باید با صراحت اعلام داشت که تحقق سوسیالیسم بدون دموکراسی مستقیم و مشارکتی و بدست خود کارگران و زحمتکشان و بدون آن که همچون سوژه ها و فاعلین و سازندگان سوسیالیسم در صحنه ظاهر شوند قابل درک نیست (بهتر است یک باردیگر سرودانترناسیونال را با عنایت به همین مساله مرور کنیم تا معلوم شود چه آتشی در دل آن نهفته است). پیش فرض مارکس در پروژه سوسیالیستی اش، دموکراسی مستقیم بوده است ولو آن که ظرفیت های زمانه وی مثل هر مورد دیگری، تحقق پروژه او را مشروط می کرده است. اما این که بخواهیم این عوامل محدودکننده را بخشی از عناصر ذاتی این پروژه بدانیم البته جز التقاط آن با نظامی که در صدنی آن است نیست. تفاوت کیفی وجود دارد بین کسی که برای دموکراسی هرچه مستقیم تر مبارزه می کند و در این راستا محدودیت هایی به او تحمیل می شود و او دایما در ستیز با آن محدودیت ها قرارداد با کسی که این محدودیت را تئوریزه کرده و آن را به هویت خود تبدیل می کند. این که در کجا ایستاده ایم بسیار مهم است. در مبارزه طبقاتی همواره دوطرف اصلی وجود دارد و همیشه مبارزه ای تنگاتنگ بین دوطرف (و از جمله در حوزه سازمان یابی) جاری است؛ از یکسو برای اعمال دموکراسی از پائین و نقش آفرینی مستقیم از جانب کارگران و همه استثمارشوندگان و از سوی دیگر برای درهم کوبیدن خودکنشگری آن ها و یاد آوری خط قرمزهای نظام حاکم. همانطور که اشاره شد وقتی کارگران برای اعتراض به صحنه می آیند، که فراوان می آیند، در گوهر خود جزنمایشی از اعمال دموکراسی مستقیم و مداخله مستقیم نیست. و این هم بدیهی است که کمونیست ها و سایر مخالفان

سیستم، کفه اقدام مستقیم را تقویت کنند. آن ها نمی توانند با بازی در دوساط تخم مرغ های خود را در دوسبد به چینند. در هربارزه و اعتراضی همواره بدرجاتی زمنیه های مناسبی برای فراتر رفتن و تقویت اعمال بیشتر دموکراسی مستقیم بوجود می آید که به نوبه خود بستری است برای پرورش کارگران در مکتب مبارزه و در جهت اعمال دموکراسی مستقیم در اشکال عالی تر. با این وجود بدلیل سنگینی کفه برخی کلیشه ها و یا منافع فرقه ای، هستند کسانی که هنوز هم بین سازمان یابی افقی یعنی طرف مناسب برای اعمال دموکراسی مستقیم و سازمان یابی عمودی یعنی طرفی مناسب برای اخته کردن دموکراسی و مبارزه طبقاتی سرگردانند.

نتیجه گیری:

اولهرسه این عرصه ها- رابطه آزاد وهمبسته فردو جمع، اقدام مستقیم توده ای در مقاطع انقلابی و نیز دموکراسی مستقیم ومشارکتی به مثابه رویه ای نه مقطعی و موردی بلکه پایدار و فراگیر در اداره جامعه(خودگردان)- هرکدام از جهتی با نوع مناسبات اجتماعی که انسان ها با هم برقرار می کنند ولاجرم نوع و چگونگی سازمان یابی آن ها، و کم و کیف اعمال دموکراسی مرتبط هستند. تنها از طریق تقویت عیاردموکراسی مستقیم و باندازه ای که تاریخا جنبش های طبقاتی- اجتماعی قادر به اعمال آن شده اند توانسته اند علیه نظم موجود برآشوبند و با ایجادرنه در سیستم های حاکم و از جمله گسستن نظم هرمی و سلسه مراتبی و کنترل از بالا به پائین جامعه، راهی به سوی آزادی و رهائی بکشایند. ثانیاً در متن آن به تحکیم دست آوردهای خودپرداخته و به ابداع و آفرینش اشکالی از سازمان یابی ها موفق شده اند که ظرفیت های بالقوه نهفته تاریخی برای تقویت دموکراسی مستقیم را فعلیت بخشند. حتی تقویت دموکراسی های غیرمستقیم و تحمیل آن به طبقات حاکمه نیز از دیگر دست آوردهای مداخله و اقدام مستقیم، یعنی از طریق اعمال دموکراسی مستقیم توده ها (از طریق انقلاب و اعتراضات توده ای...) بوده است. ناگفته نماند که این نوع جهش های تاریخی نه فقط بورواژی را غافلگیر کرده است بلکه حتی بارها کمونیست ها را نیز بدرجاتی غافلگیر کرده است.

دموکراسی مستقیم و کمون ها و شوراها

درواقع کمون ها و شوراها از آن نوع سازمان یابی ها بوده اند که در چهارچوب امکانات و ظرفیت های تاریخی خود توانسته اند یک گام بزرگ از دموکراسی محدود و نیم بندزمانه خود (و نه الزاماً درمقیاس

روسیه) فراتررفته و مجامع مستقیم خود را در کارخانه ها و یا محلات بوجود آورند و با طرح اصل فراخوانی و تمهیدات دیگر برآن بوده اند که حتی الامکان خودمختاری نمایندگان را نیز تحت کنترل خود بگیرند. این کمون ها و یا شورا ها درست باین دلیل و باندازه ای که حامل دموکراسی مستقیم بوده اند (و حتی به اندازه ای که توانسته اند اراده و خواست مجامع خود را به نمایندگانشان تحمیل کنند و آن ها را تحت کنترل خویش بگیرند) یک حرکت نوتاریخی و گشاینده محسوب می شده اند. گرچه آن ها از محدودیت های خود نیز رنج برده اند. در همان حال به اندازه ای که خود را در تاروپودنظام نمایندگی و اتوریته های جداشده از خود سازمان داده اند التقاطی بوده اند و سرانجام نیز بهمین دلیل از تک و تا افتاده اند. بدیهی است که امروزه سازمان یابی های از نوع شوراها و یا کمون ها و نظایرآن تنها می تواند با برداشتن گام های هرچه بیشتری در جهت اعمال دموکراسی مستقیم، با استفاده از ظرفیت های نهفته در جوامع کنونی، معنا داشته باشند. خلاصه آن که سازمان یابی افقی یکی از ویژگی های مهم جنبش های اجتماعی-طبقاتی نوین است که بدون درک اهمیت و جایگاه تاریخی آن، درک ما از مبارزه طبقاتی و از مقوله دموکراسی مستقیم و مشارکتی و جهان دیگری که می تواند برشالوده آن ساخته شود ناقص خواهد بود. چراکه نقش آفرینی کارگران و همه استثمارشوندگان به مثابه سوژه های خودرها و خودکنشگر در گرو آن بوده و بدون آن قابل تصویر نیست. معنای دیگرآن این است که عصرسوژه گی احزاب و نخبگان و رهبران و امثال آن ها-سوژه گی درمعنای جایگزین اراده کارگران و زحمتکشانشدن- در چنین فرایندی بلاموضوع گشته و باید در ارتباط با چنین فرایندی به بازتعریف کارکرداین گونه تجمعات و تشکل ها پرداخت. آن ها وجود خواهند داشت اما نه در نقش رهبر و یا "حزب سوژه گی" تا کنونی، بلکه با ماهیتی دگرگونه و در خدمت تقویت مردم سوژه گی و توان خودرهای آن ها.

۲۶۰۰۵۰۹۳-۲۰۱۴-۰۸-۱۷

*- اصل این نوشته چندسال پیش دربرخی سایت ها انتشاریافته است. اما بدلیل ضرورت بحث و گفتگو حول این مسائل و مختصات پارادایمی که جنبش های نوین حامل آنند، با تغییراتی همراه یک مقدمه انتشارمجددی یا بد

در باره شرایط فعلی و وظایف جنبش کارگری

مصاحبه با علیرضا ثقفی، دبیر کانون مدافعان حقوق کارگر شرایط کنونی جامعه به گونه ای است که هر روز وضعیت کارگران و حقوق بگیران سقوط کرده و در برابر صاحبان صنایع و قدرتمداران، زندگی های پر زرق و برق تری پیدا میکنند. سرمایه های بادآورده برای عده ای خاص سبب شده است تا آنکه هر روز تعداد بیشتری از چپاولگران وابسته به قدرت، دار و ندار مردم را با کوله های خود به اقصی نقاط دنیا ببرند. در چنین شرایطی زندگی اکثریت مردم تیره و تار به نظر میرسد.

اما برخی روشنفکران مزدور چنین تبلیغ میکنند که چگونه شرایط در حال تغییر است یا آنکه نظام سرمایه داری میخواهد با دلسوزی برای مردم وضع آنان را بهتر کند. در این رابطه مصاحبه ای با علیرضا ثقفی، دبیر کانون مدافعان حقوق کارگر، پیرامون این مسائل انجام شد که در پی میاید.

۱ - به نظر شما وضعیت اقتصادی فعلی جامعه چگونه است و چشم انداز آینده آن را چگونه می بینید؟

وضعیت اقتصادی اگر منظور همان معیشت مردم در جامعه باشد، به گونه ای است که زیاد احتیاج به توضیح ندارد. بر طبق آمارهای رسمی و گفتگوی مقامات مسئول تورم بیش از ۳۰ درصد بوده و بیش از ۵۰ درصد کارگاه های تولیدی تعطیل هستند و بیکاری در بسیاری از شهرها به بالای ۳۰ درصد رسیده است. البته باید متذکر شد که این وضعیت به طور کلی مربوط به سیاست های اقتصادی حاکم بر جامعه از ابتدای سرنگونی رژیم شاه است. اگر بخواهیم مقایسه ای کنیم در مورد سیستم اقتصادی حاکم بر جامعه در این سالها و سالهای قبل از جمهوری اسلامی میتوان گفت که سیستم اقتصادی حاکم بر جامعه و آن نظم و نظام بنیادی که بر مبنای مالکیت خصوصی و سودمحوری بوده است، به لحاظ ساختاری با آن زمان تفاوتی ندارد. در زمانهای قبل هم نیز محور اقتصاد سودطلبی و حمایت از سرمایه داران بزرگ بود. چیزی که پس از سرنگونی شاه تغییری نکرد. هرچند مساله رابطه با کشورهای سرمایه داری غربی در تمام سالهای پس از سرنگونی شاه به لحاظ سیاسی دچار تنش بوده

است اما این تنشها تنها در سطح سیاسی بوده و به لحاظ اقتصادی شرکت‌های بزرگ بین‌المللی همواره در ایران فعالیت داشته‌اند. حال چه به صورت مستقیم مانند شرکت‌های شل، توتال، استات اویل، ریسل، بریتیش پترولیوم، هالبرتون و یا شرکت‌های نفتی آمریکایی که هیچ کدام فعالیت‌هایشان را در ۳۰ سال گذشته در ایران تعطیل نکرده‌اند، هرچند که گاهی گسترش داده و گاهی آن را کم کرده‌اند و چه به صورت غیرمستقیم که از طریق شرکت‌هایی که در کشور ثالث مانند دبی، ترکیه، پاکستان و آذربایجان به ثبت رسانده‌اند و از آن طریق به گسترش روابط اقتصادی پرداخته‌اند. در نتیجه سیستم اقتصادی ایران مبنایش بر پولدارتر شدن پولدارها و فقیرتر شدن کارگران، زحمت‌کشان، حقوق‌بگیران و اقشار پایین بوده است. از این نظر بنیانش همان سیستم اقتصادی حاکم بر سایر کشورها است. این امر را می‌توان در میزان ورود و خروج ارز و سرمایه در این ۳۰ سال گذشته مشاهده کرد. سرمایه‌های کلانی که در بعضی محاسبات سالانه بیش از ۱۵ میلیارد دلار بوده همواره از کشور خارج شده است. این را از آمار مقایسه‌ای بانک مرکزی هم می‌توان به دست آورد. این سرمایه‌ها که با سیستم اقتصادی حاکم در دست عده ای قلیل جمع می‌شده، همواره راهی خارج از کشور شده‌اند. علاوه بر آن سود شرکت‌های بین‌المللی که در ایران سرمایه گذاری کرده‌اند نیز به صورت قانونی از کشور خارج شده است. و یا آنکه سرمایه‌هایی وارد شده که پس از مدتی با سود برگردانده شده است... با یک مقایسه ساده میان ایران و کشورهای همسایه نظیر ترکیه، امارات، کویت، عمان و رشد اقتصادی آن‌ها در چند دهه گذشته می‌توان دریافت که اقتصاد ایران در ۳۰ سال گذشته سیر قهقرایی را پیموده است. اما با ادامه این برنامه‌ها و ساز و کارهای اقتصادی ممکن است سیر ورود و خروج سرمایه‌داری تغییر کند و سرمایه‌ها برای مدتی مثلاً پس از لغو تحریم‌ها به کشور ما سرازیر شود که در هر حال تفاوتی در اصل مساله نمی‌کند زیرا که همچنان سودها به سوی بخش خاصی سرازیر می‌شود. با همه این احوال به روشنی می‌توان گفت که با ادامه این وضعیت، هیچ تغییری در اوضاع اقتصادی مردم صورت نخواهد گرفت. زیرا تیم اقتصادی فعلی تفاوتی با تیم‌های اقتصادی قبلی ندارد و برنامه‌هایشان همانند سازو کار اقتصادی قبلی متکی بر بازار آزاد، خصوصی سازی یا اختصاصی سازی و هم چنین واگذاری پروژه‌های بزرگ به نیروهای نظامی و یا شرکت‌های خاص خصوصی و در مجموع پیاده کردن سیاست‌های کلی نظام سرمایه داری همانند برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی یا قراردادهای سازمان تجارت جهانی است. بدین ترتیب تا زمانی که برنامه اقتصادی مشخصی در جهت مهار سودپرستی و حرص و آز سرمایه‌داران بزرگ ارائه

نشود وضعیت با گذشته تفاوتی نخواهد داشت. حرف مشخص آن است که اگر برنامه مدون اقتصادی در جهت مهار انحصارات نظامی و نهادهای خاص در اقتصاد وجود نداشته باشد و سیستم سودمحوری از سازو کار اقتصادی کنار گذاشته نشود، هرگونه تلاشی برای پایین آوردن قیمت‌ها یا مهار تورم نتیجه‌ای نخواهد داد و این نوسانات اخیر در نرخ ارز و طلا که کمی از گذشته ارزانتر شد، تنها مربوط به کاهش التهاب سیاسی است و ارتباطی با برنامه‌های اقتصادی دولت ندارد، زیرا با همه‌ی فروکش کردن التهاب تحریم‌ها قدرتمداران نمی‌گذارند که نرخ ارز و سایر کالاها پائین بیاید زیرا در درجه اول سود آنها را به خطر می‌اندازد. به خوبی دیده می‌شود که منافع برخی در کشتار کردن مذاکرات رفع تحریم است. اما با این سیستم اقتصادی حتی اگر تحریم‌ها هم به طور کامل برداشته شود، زندگی مردم بهتر نخواهد شد بلکه تنها سود شرکت‌های بزرگ و سرمایه داران افزایش خواهد یافت. این سیستم اقتصادی که تیم اقتصادی دولت ارائه می‌دهد، همان سیستم‌های اقتصادی دوران سازندگی پس از جنگ است که با شدتی بیشتر به همان تورم‌های لجام گسیخته منجر خواهد شد و شکاف طبقاتی را بیشتر خواهد کرد.

۲ - با روی کار آمدن دولت جدید تغییراتی را در سطح جامعه مشاهده می‌کنیم. بحث آن است که رابطه ایران با غرب حل شده و تحریم‌ها برطرف گردد. چرا فکر می‌کنید اگر تحریم‌ها برداشته شود وضع مردم بهتر نخواهد شد؟ با برداشته شدن تحریم‌ها سرمایه‌های شرکت‌های خارجی به ایران می‌آیند و این موجب اشتغال بیشتر خواهد شد. آیا اشتغال بیشتر بالاخره وضعیت معیشتی مردم را بهتر خواهد کرد؟

مساله تحریم‌ها دارای چند قسمت است که بد نیست در این جا به آن پردازیم. بخشی از تحریم‌ها مربوط به کالاهای دارای مصرف نظامی و تسلیحات هسته‌ای می‌شود که این بخش همواره از آن ابتدا از بازار سیاه تهیه می‌شده و هیچ‌گاه از بازارهای رسمی تهیه نشده به جز بعضی موارد که بر طبق گزارش‌ها شرکت‌های آمریکایی نیز در فروش این تجهیزات به ایران دست داشته‌اند و در حقیقت بازار غیر رسمی بوده وهم اکنون بر طبق برخی گزارشات بیش از ۴۰۰ پرونده در دادگاه‌های کشورهای غرب در باره فروش غیر رسمی و به اصطلاح دور زدن تحریم‌ها در حال پیگیری است. خرید این کالاها هیچ‌گاه رسمی نبوده. ایران همواره این کالاها را از بازار سیاه تهیه کرده و با قیمت‌های گزاف. تحریم‌ها تاثیر چندانی در تهیه این کالاها نداشته، به جز آن که عده‌ای دلال در این زمینه سودهای بیشتری برده‌اند. بخش دیگر که مربوط

به کالاهائی می‌شده که مصرف دو گانه داشته‌اند، با سختی بیشتری تهیه شده و شرکت‌های واسطه‌ای در این زمینه فعال شده‌اند که سبب گران‌تر شدن این کالاها در بازار می‌شده است و در نتیجه صنایع غیر نظامی دچار مشکلاتی شده‌اند و در انتها هم منجر به گران‌تر شدن کالاهای معیشتی و سودهای کلان برای عده‌ای شده است و قشری سرمایه‌داران نخواست به وجود آمده‌اند که نتیجه آن را در شکاف طبقاتی بیشتر مشاهده می‌کنیم. همچنین این بازار غیر رسمی سبب ایجاد ثروت‌های نجومی برای عده‌ای خاص شده است که نمونه‌های افشا شده آن را در وجود اختلاس سه میلیارد دلاری و فساد در تامین اجتماعی و غیره شاهد بوده ایم. یعنی از گران‌تر شدن این کالاها تنها آن بخش که به صنایع مربوط می‌شده است، دچار مزیغ‌های چندی شده‌اند. این مساله در مورد کالاهای دیگر به همین روال است. در مجموع در مورد تحریم‌ها می‌توان گفت با توجه به حرص‌سیری ناپذیر سرمایه‌داران نخواست و هم چنین وجود بازار سیاه در سطح جهانی این تحریم‌ها تنها منجر به گران‌تر شده کالاهای مورد نیاز مردم شده است و همان گونه که در مورد تحریم‌های اقتصادی برای کشورهای دیگر از جمله عراق و آفریقای جنوبی یا کشورهایمانند اردوگاه شرق سابق بارها این تحریم‌ها انجام شده، نتیجه‌ی تمام آن‌ها، فشار بیشتر بر مردم این کشورها بوده است. هم چنین تحریم‌های پولی نیز سبب فشار بر دولت‌ها نشده است بلکه بیشتر فشار آن بر مردم، زحمت‌کشان و حقوق‌بگیران بوده است. نمونه مشخص این مساله را در نوسانات نرخ ارز می‌توانیم مشاهده کنیم نرخ ارز در اوج تحریم‌ها از مبلغ ۲۰۰۰ تومان به ۳۶۰۰ تومان رسید. اکنون که شاهد کاهش تب التهاب جامعه هستیم به راحتی باید به قیمت قبلی برگردد زیرا این ۱۶۰۰ تومان اخیر مربوط به التهاب يك ساله اخیر بوده است. اما سودپرستان بازار انحصار مانع از بازگشت نرخ آن به همان میزان قبلی می‌شوند زیرا با بازگشت دلار به قیمت قبلی بسیاری از کالاهای احتکار شده باید به قیمت قبل فروخته شود و هم چنین میزان دستمزد حقوق‌بگیران به يك باره ارزشش افزایش می‌یابد که این امر به ضرر همان سرمایه‌داران احتکارگر و دلال خواهد بود. ترکیدن حباب قیمت کالاها و مسکن به ضرر سودپرستان است و در نتیجه تیم اقتصادی فعلی که به لحاظ فکری همان تفکرات تیم اقتصادی دولت‌های نهم و دهم را دارد و خود را موظف به دفاع از منافع صاحبان کلان سرمایه می‌داند تا مانع از سقوط سود آنها شود. حال بر داشته شدن این تحریم‌ها با این سیستم حاکم درست است که احتمالاً اشتغال را افزایش می‌دهد اما به همان میزان و با نرخی بالاتر، تورم را بیشتر می‌کند و در مجموع پولی که به دست کارگران و زحمتکشان می‌رسد به سرعت با تورم و افزایش قیمت کالاها و خدمات به

همان صاحبان سرمایه و انحصارات داخلی و خارجی بر می‌گردد و این امر در کشورهای زیادی تجربه شده است. ما شاهد آن هستیم که با سیستم اقتصاد سودمحور ایجاد اشتغال جدید نه تنها برای کارگران و زحمتکشان رفاه بیشتر را نمی‌آورد بلکه موجب تجمع بیشتر سرمایه‌ها در دست همان عده قلیل خواهد شد و کاخ‌های آنها بزرگ‌تر خواهد شد و وسایل گردش و تفریحات آنان فراهم‌تر خواهد شد و بازهم ماشین‌ها و کالاهای گرانقیمت و زائد بیشتر مصرف خواهد شد.

در نتیجه باز هم می‌خواهم بگویم که اگر دولت بخواهد برنامه‌هایی برای حل بحران اقتصادی داشته باشد باید در درجه اول منافع مردم، حقوق‌بگیران و زحمتکشان را در نظر بگیرد که این مهم با دید گاه‌های حاکم بر تیم اقتصادی جور در نمی‌آید.

۳ - چرا با وجودی که رابطه ایران با غرب در حال بهبودی است اما عده‌ای از ارزان شدن نرخ ارز جلوگیری می‌کنند؟

قسمتی از این سوال را در بالا پاسخ دادم و آن مساله همین بود که تیم اقتصادی موجود دارای تفکر سودمحور سرمایه‌داری هستند و چون مبنا را بر سودآور بودن کلیه فعالیت‌های اقتصادی قرار داده اند، بیم آن را دارند که با پایین آمدن نرخ ارز سرمایه‌داران بزرگ از آنها ناراحت شوند هم چنین انحصارات نظامی و غیره... انحصاراتی که با گران شدن ارز پول‌هایی کلان به دست آورده‌اند حال چه آن که با فروش دلارهای به دست آورده در بازار آزاد توانسته‌اند بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی را در انحصار درآورند یا آن که با صادرات اقلام مورد نیاز مردم، دلارهای زیادی به جیب زده‌اند و در نتیجه نمی‌خواهند که آن دلارها را با قیمت ارزان در بازار بفروشند. تمام این مسایل سبب می‌شود که کالاهای مورد نیاز مردم از دسترس آنان خارج شده و در اختیار انحصارگران بازار درآید. همگان به خوبی به یاد داریم که با تمام شدن جنگ ایران و عراق سقوط قیمت دلار باعث شادی مردم و کاهش نرخ بسیاری از کالاها شد اما همان زمان نیز سرمایه‌داران انحصارگر که در جریان جنگ توانسته بودند خودشان را بر بخش مهمی از اقتصاد حاکم کنند به سرعت تمام دست به کار شدند و تحت عنوان سازندگی، تورم وحشتناک را بر جامعه تحمیل کردند. به راحتی قابل پیش‌بینی است که این بار نیز همین صاحبان ثروت و قدرت نگذارند که مردم طعم شیرین لغو تحریم‌ها را بچشند.

۴ - شما وضعیت کارگران و زحمتکشان و اقشار آسیب پذیر جامعه را در شرایط فعلی چگونه می‌بینید و آیا چشماندازی برای بهتر شدن آن وجود دارد؟

در سال ۱۳۸۳ تفاهم نامه‌ای بین دولت اصلاح طلب آن زمان با سازمان جهانی کار برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری به امضا رسید اما این تفاهم نامه هیچ گاه عملی نشد، در عوض در طی این سالها در دولت نهم و دهم فشار بر فعالان کارگری و مدافعان حقوق کارگر افزایش یافت و تشکلهای مستقل کارگری تحت تعقیب قرار گرفتند. نمایندگان مستقل کارگری هم چنان از حضور موثر در شورای عالی کار محرومند و صندوق تامین اجتماعی که متعلق به کارگران است تحت حاکمیت عناصر وابسته به قدرت و در معرض حیف و میل‌های میلیاردی قرار دارد. علاوه بر آن شیوه خصوصی سازی و در حقیقت بخشیدن اموال کارگران و مردم به نور چشمی‌ها سبب شده است تا بسیاری از شرکتهای اقتصادی تعطیل و کارکنان آن اخراج و به خیل بیکاران پیوندند. در نتیجه بیکاری فزاینده سبب شده است تا خیل عظیم بیکاران به جامعه ریخته شود. گویا دولت‌ها خود را موظف نمی‌دانند که اساسا از اصل ۴۳ قانون اساسی ذکری به میان آورند. در این اصل به صراحت گفته می‌شود که وظیفه حکومت و دولت آن است که برای افراد جامعه ایجاد شغل کنند به طوری که آنها بتوانند از يك زندگی شرافتمندانه، بهداشت و آموزش و پرورش مناسب با يك زندگی انسانی و هم چنین مسکن مناسب برخوردار باشند. در برابر، ما شاهد خیل عظیم کارگرانی هستیم که فرزندان آنان از رفتن به مدرسه محروم هستند و در حالی که نزدیک به ۱۷ میلیون کودک در سنین تحصیل داریم، آمارها حاکی از آن است که کمتر از ۱۴ میلیون کودک به مدرسه می‌روند که علت عمده آن عدم توانایی خانواده‌های زحمت‌کش در تامین هزینه‌های تحصیل است. هم چنین افزایش کودکان کار و کودکان خیابانی که عمدتا از همین اقشار کارگران و مزد بگیران هستند، بیانگر فشار عظیم اقتصادی به آنان است. در مقابل شاهد آن هستیم که وابستگان به ثروت و قدرت زندگی‌های بسیار مجلل و ریخت و پاش‌های فوق العاده دارند. وجود ساختمان‌های بسیار مجلل و گاه منحصر به فرد در سطح جهانی و هم چنین تعداد فزاینده اتومبیل‌های گران قیمت میلیاردی در دست عده ای خاص و خروج میلیاردها دلار ارز از کشور به دست این وابستگان به ثروت و قدرت، نشانگر آن است که حقوق مردم در تمام این سالها پایمال شده است.

دولت فعلی اگر بخواهد که حداقل حقوق انسانی مردم را به آنها بازگرداند در درجه اول بایستی تشکلهای مستقل سندیکایی و کارگری و هم چنین نهادها و گروه‌های مدافع حقوق کارگران و زحمت‌کشان را آزاد گذارده و از تعقیب و آزار مخالفان فعال کارگری و اجتماعی به هر نحو ممکن دست بردارد و آزادی‌های فردی و اجتماعی را در تمام سطوح

رعایت کند. و نگذارد که ارگان‌های دولتی در خدمت صاحبان ثروت و افراد با نفوذ قرار داشته باشد و حق و حقوق اجتماعی مردم را پایمال کنند. در حقیقت گسترش فساد اداری تنها به زیان کارگران و زحمت‌کشان است که متأسفانه ایران یکی از بالاترین آمار فساد اداری را در جهان دارد. اگر دولت بخواهد کمکی به محرومان کرده باشد یکی از مهمترین آنها می‌تواند جلوگیری از فساد اداری باشد و یکی از راه‌های اساسی مقابله با فساد اداری آزادی‌های احزاب، گروه‌ها و مطبوعات است که هیچگونه اراده‌ای در این زمینه مشاهده نمی‌شود. علاوه بر آن سندیکا و اتحادیه‌های مستقل هستند که می‌توانند تا حدودی حرص و آز سرمایه داران را کنترل کنند تا لغو تحریم‌ها و سرمایه‌گذاری‌های جدید کمی هم زندگی زحمت‌کشان و کارگران را بهبود بخشد که بازهم در این زمینه هیچ اراده‌ای مشاهده نمی‌شود.

۵ - آرایش نیروهای سیاسی در جامعه چگونه است؟ آیا به نظر شما با این نیروها متضاد و رو در رو، دولت فعلی برای برنامه‌هایش موفق خواهد شد؟

باز هم به این سوال بخشی در قبل پرداختم. دولت فعلی اگر بخواهد تفاوتی با دولت‌های قبلی داشته باشد همان طور هم که خودشان گفته‌اند باید ابتدا به معیشت مردم بپردازند اما به نظر من به چند دلیل این دولت با ترکیب فعلی توانایی حل مشکلات مردم را ندارد. اولین مساله آن است که ارتباط ایران با جامعه جهانی و لغو تحریم‌ها در شرایط فعلی هرچند که از نظر روانی ممکن است تغییراتی را ایجاد کند اما به لحاظ ساختاری تغییری به وجود نمی‌آورد. زیرا کشورهای که نظام سرمایه داری و بازار آزاد را برگزیده‌اند و از الگوهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پیروی می‌کنند و در حال حاضر دچار تحریم هم نیستند و تنها برنامه‌های ریاضت‌کشانه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را اجرا می‌کنند، دارای مشکلات اقتصادی شدیدی هستند. زیرا نظام سرمایه داری در جهان امروز دچار بحران است. در خود آمریکا بیش از ۴۰ درصد مردم زیر خط فقر هستند و نزدیک به ۴۵ درصد تحت پوشش هیچ بیمه‌ای نیستند. بیکاری در آن جا فزاینده است. هنوز بحران سال ۲۰۰۸ و تاثیرات آن منتفی نشده است و با پیش بینی تمام اقتصاد دانان مستقل بحران دیگری نظام سرمایه داری را به صورت عمیق‌تری تهدید می‌کند. کشورهای دیگر سرمایه‌داری نیز از این بحران مستثنی نیستند. کشورهای اروپایی یکی پس از دیگری با مشکلات اقتصادی مواجه می‌شوند. اعتراضات کارگران در آلمان، اسپانیا، فرانسه، پرتغال، یونان و حتی ترکیه نشانگر آن است که کل

نظام سرمایه داری دچار بحران است. این که انتظار داشته باشیم با لغو تحریم‌ها وضعیت معیشتی مردم درست شود انتظار بیهوده است. در ثانی سرمایه‌داران حریص و طماع ایرانی با استفاده از رانتهای دولتی در ۳ دهه گذشته آن چنان به سودهای بادآورده و رانت خواری عادت کرده‌اند و خود را قادر مطلق یافته‌اند که در برابر هر گونه اصلاحاتی مقاومت فزاینده‌ای خواهند داشت و دولت‌مردان که خود نیز بخش وسیعی از همان خوان تغذیه می‌کنند قادر به مقابله با این سودپرستی نیستند.

۶ - شرایط آینده منطقه چیست آیا تغییرات مهمی در آینده مملکت پیش بینی می‌شود؟

شرایط آینده منطقه با توجه به وضعیتی که الان می‌بینیم و هم چنین با توجه به منافع عظیمی که نظام جهانی در منطقه خاورمیانه دارد خیلی روشن به نظر نمی‌رسد بارها و بارها رهبران کشورهای غربی گفته‌اند که به دنبال انرژی ارزان در منطقه خاورمیانه هستند و در این زمینه هیچ کتمانی و رودربایسی نکرده‌اند. اکنون آن‌ها تلاش خود را می‌کنند تا این که جریان انرژی، آن طور که آن‌ها می‌خواهند، به غرب ادامه پیدا کند. آن‌ها تلاش می‌کنند تا کشورهای خاورمیانه درگیر جنگ شوند و به طور دائم مجبور شوند منابع انرژی را ارزان بفروشند تا هزینه‌های جنگ را تامین کنند. اکنون نزدیک به ۷۰ سال است که در این منطقه جنگ وجود دارد. درست از روزهای پایانی جنگ جهانی دوم تا به امروز منطقه خاورمیانه آرامش به خود ندیده است. ابتدا با استقرار کشور نامشروع اسرائیل و سپس ایجاد جنگ‌های بی پایان در منطقه همانند جنگ‌های ۱۹۴۸ بین اعراب و اسرائیل و جنگ‌های ۱۹۵۶ در مورد کانال سوئز، کودتای پی‌آپی در عراق و سوریه و سپس جنگ‌های ۱۹۶۷-۷۳ بین اعراب و اسرائیل و پس از آن جنگ‌های ایران و عراق و جنگ ۳۰ ساله افغانستان و اکنون باز هم عراق و سوریه و اسرائیل و... منافع قدرت‌های جهانی در آن است که به هر ترتیب این جنگ‌ها ادامه یابد در نتیجه تنها راه آن است که نیروهای مستقل و مترقی در منطقه با یکدیگر متحد شده و بتوانند دست طمع کاران و دست نشانندگان آنان را کوتاه کنند و پس از کوتاه کردن دست چپاولگران است که می‌توان با در پیش گرفتن یک نظم اقتصادی متفاوت منافع کارگران و زحمتکشان را در نظر گرفت. قدرت‌های سلطه گر همراه با نمایندگان نظام سرمایه داری در منطقه خواهان آن هستند که یکی از دو گزینه بنیادگرایی یا لیبرالیسم را بر منطقه تحمیل کنند و به مردم کشورها چنین بفهمانند که هیچ راهی جز قبول یکی از این دو

گزینه نیست. در حالی که در صورت انسجام و هم بستگی مردم منطقه، و به خصوص خودباوری نیروهای مستقل کارگری و مردمی هیچ ضرورتی به تحمل یکی از گزینه‌ها نیست و می‌توان با تغییر سیستم ارتباط استثمارگرانه، هم دست چپ‌اولگران را کوتاه کرد و هم حرص و آز سرمایه‌داران وطنی را از بین برد.

کودک غیر قانونی حق با سواد شدن ندارد!؟

گفت و گو با معلمی که به جای معلمی سبزی پاک می‌کند
هاله صفرزاده

دیگر در کوچه پس کوچه‌های شهرک‌های اطراف تهران، اثری از مدارس خودگردان افغان دیده نمی‌شود. مدارس که در زیرزمین‌ها با همت جوانان باسواد مهاجر افغان برای سوادآموزی کودکان هم‌وطنشان ایجاد شده بود. این مدارس بسته شدند چرا که افغان‌ها باید به کشورشان برمی‌گشتند.

در کنار بستن مدارس خودگردان، همان سال‌ها شهرداری ترفندی هم به آن‌جاو‌هایی زد که به بچه‌های افغانی درس می‌دادند. گفته بودند بیا بید لیست بچه‌های افغان را بدهید تا ما سرانه‌ای به شما بدهیم. بعد هم معلوم شد تمام کسانی که اسمشان را به شهرداری داده بودند به افغانستان برگردانده شدند.

مدارس بسته شدند اما مهاجران به افغانستان برنگشتند یا اگر هم به زور فرستاده شدند بار دیگر با تحمل هزینه‌های گزاف بازگشتند. چرا که در افغانستان جنگ‌زده هنوز امنیت وجود ندارد، هنوز کاری نیست که بتوان با آن گذران زندگی کرد. شرایط آنقدر بد است که دشواری‌های زندگی در ایران را به جان می‌خرند و باز می‌گردند و در این گیرودار رفت و آمد و "کارت اقامت" و "مهاجر غیرقانونی" و "دیپورت" و "بازگشت" و ... این کودکان هستند که از تحصیل محروم می‌شوند. این کودکان هستند که به جای درس و تحصیل و بازی، باید کار کنند. در خیابان‌ها در میان زباله‌ها دنبال جمع‌آوری ضایعات

باشند یا به دستفروشی و فال فروشی و... بپردازند و به جرم فرزند "مهاجر غیرقانونی" بودن باید از تحصیل محروم شوند.

یکی از معلمان سابق این مدارس را پیدا کردیم. با او به گفت و گو نشستیم. از تعطیلی مدرسه اش گفت. این تعطیلی آن چنان تاثیر بدی روی او داشت که نمیتوانست به راحتی از آن صحبت کند. می‌گفت با من آن گونه رفتار کردند که دیگر تا زمانی که در ایران هستم فکر آموزش دادن را هم نمی‌کنم. وقتی مدرسه را بستند بهشان با خنده گفتم:

"حالا که تمام جوی‌ها در ایران کنده شد، لوله‌های گاز به تمام ایران رسید، دیگر احتیاجی به "افغانی" ندارید... پس بگذار بچه‌های مهاجر بی‌سواد بمانند تا نسل بعدتان هم کارگر بی‌سواد و ارزان "افغانی" داشته باشد.

از او پرسیدم به چه جرم و اتهامی مدرسه را بستند؟

گفتند: "کارتان غیرقانونی است. کسی که کارت ندارد نباید درس بخواند."

اما مگر درس دادن به بچه‌ها، باسواد کردن آنها، از توی خیابان‌ها جمعشان کردن جرم است؟ کار من غیرقانونی نبود. کدام قانون می‌گوید نباید بچه‌ای درس بخواند؟ بهشان گفتم:

"اگر به بچه‌ها درس یاد ندهم این بچه‌های کار بی‌سواد در جامعه ی شما چه خواهند شد؟ اینها که می‌روند از توی سطل زباله آشغال جمع می‌کنند و از نظر شما بی‌فرهنگ هستند، ذاتا که بی‌فرهنگ نیستند. شما نمی‌گذارید درس بخوانند و سواد یاد بگیرند. میدانید اینها چقدر باهوشند و چه استعدادی دارند؟ چقدر دوست دارند درس بخوانند. بیشتر اینها اینجا به دنیا آمده‌اند. اینها، ماها، ایرانی هستیم. هنوز یک قرن نشده که افغانستان از ایران جدا شده ... آیا این بد است که من آموزش بدهم تا این بچه‌ها راه صحیح زندگی را بیاموزند؟ این بچه‌ها در کنار بچه‌های شما بزرگ می‌شوند ..."

اما آنها خواستند که این بچه‌ها در همان سطح "افغانی" بمانند. بی‌سواد باشند. گفتند دیگر حق ندارید آموزش دهید. حتا کلاس قرانم را هم بستند. خیلی دوندگی کردم تا همان کلاس قرآن را هم داشته باشم. باید امتحان می‌دادم، می‌رفتم وزارت خارجه و خلاصه از هفت خان می‌گذشتم تا مجوز کلاس قران را می‌گرفتم. ولی پیگیری نکردم. چون

گفتند:

” فقط حق آموزش قران را داری. نباید بینیم بچه‌ای در کلاست مداد دستش باشد؟! ”

نگفتند چرا نباید بچه‌ها در کلاس قران مداد دست بگیرند؟

چرا. منظورشان این بود که آموزش و درسی درکار نباشد. بچه‌ها نباید در کنار قران، سواد یاد بگیرد. می‌گفتند ” به هیچ عنوان حق آموزش ندارید. بچه‌ها اگر قانونی هستند باید بروند مدارس دولتی و اگر غیرقانونی هستند باید برگردند افغانستان”. گفتم. آخر به بچه‌ای که سواد ندارد من چه بیاموزم؟ عربی قران را یاد بگیرد ولی نفهمد، چه فایده‌ای دارد؟ مگر نمی‌گویید قران بزرگترین مرجع است. آیا نباید آن را فهمید؟ ”

چقدر با این سیاست توانستند مهاجران غیرقانونی را به افغانستان برگردانند ؟

صفر. فقط یک تعداد بچه‌ی بیسواد باقی ماندند.

از شرایط زندگی برایمان بگو

پدرم به دلیل جنگ‌ها و مسایلی که در افغانستان به سرمان آمده بود، بیماری اعصاب داشت و مادرم مجبور شد از سال ۷۰ شروع به کار کند. با سه چهار تا بچه مدرسه رو و تامین هزینه‌های زندگی سخت بود. این طوری بود که مادرم سبزی پاک کردن را شروع کرد.

عمویم سبزی می‌آورد و ما پاک می‌کردیم و عمویم می‌برد همین اطراف خانه‌مان می‌فروخت تا کم کم حال پدرم بهتر شد ولی از همان موقع تا حال سبزی پاک کردیم. مادرم آنقدر سبزی پاک کرده بود که کمرش خم شده بود تا وقتی که شرایط جور شد که از ایران برود. من ازش خواهش کردم که برود. گفتم تا کی می‌خواهی اینجوری کار کنی. اینقدر سبزی پاک کنی که بمیری و بعد پدر، خدای ناکرده بمیرد و... همه‌مان زیر بار سبزی پاک کردن بمیریم. الان مادرم و خواهر رفته‌اند اروپا. شرایطشان خوب است. دیگر کار نمی‌کند. حقوقی بهش می‌دهند، بیمه شده و همه چیزش رایگان است. از همه نظر ساپورت می‌شود.

اما من هنوز توی زیرزمین می‌نشینم تنها، رادیو پیام گوش می‌کنم و سبزی پاک می‌کنم. خوب یک دختر مجرد افغان که نمی‌تواند از خانه خارج شود. اما وقتی مدرسه داشتم وضع فرق می‌کرد.

روزی چند بسته سبزی پاک می‌کنی؟

بستگی دارد. الان که وضع فروش خوب نیست روزی حدود هزار بسته‌ی کوچک درست می‌کنم.

برای این هزار بسته چقدر درآمد داری؟

بیست تا بیست و پنج هزار تومان بعضی روزها سی هزار تومان. من، برادرم، زن برادرم، پدرم و برادر کوچکم همه درگیر این کاریم.

یعنی ۵ نفر آدم کار می‌کنید و فقط روزی سی هزار تومان درآمد دارید؟

بله. تازه برادرم می‌رود از سر باغ سبزی می‌آورد که این قدر درآمد داریم.

روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

از ۶ صبح تا ۴ بعد از ظهر.

ب

عضی وقتها هم از دیگران کمک می‌گیریم. خانم برادرم الان باردار است و نمی‌تواند مثل قبل کار کند. در همسایگی‌مان خانمی بیوه هست که کمک می‌کند. برای هر بسته‌ی کوچک ۲۰ تومان بهش می‌دهیم.

سبزی خاصیتش این است که درآمدت روزانه است. کار کردی پول داری، کار نکردی پول نداری. اما نمی‌صرفد. سبزی خراب می‌شود. ماندگاری ندارد. ضرر دارد. راه دیگری هم نداریم. پدرم اگر هم برود کارگری کند نمی‌تواند پولش را بگیرد. سالها در افغانستان خودمان کارگر داشتیم حالا برایش سخت است که کارگری کند. چند سال قبل سبزی را تعطیل کردیم. رفت یک جایی کارگری کرد پولش را ندادند. دیگر نرفت. پدرم خیلی از لحاظ بدنی قوی بود از پارسال مریض شد فکر می‌کنم سخته کرده است. می‌گوید وقتی کفش از پایم بیرون می‌رود نمی‌فهمم. نتوانستیم او را پیش دکتر متخصص ببریم با این ویزیت‌های گران و دارو... حالا خیلی ضعیف شده است. الان هفتاد سالش است ولی هنوز ارزش کار می‌کشیم.

چطور شد معلم شدی؟

اول خواهرم معلم شد. او خیلی باهوش بود. خیلی هم سختی کشید. من

یک هزارم خواهرم هم سختی نکشیدم. درس خواندن دختران را او در خانواده رسم کرد. تا قبل از اینکه او به مدرسه برود در خانواده‌ی ما نمی‌گذاشتند دخترها مدرسه بروند. خواهرم خودش رفت ثبت نام کرد. به مدیر مدرسه گفته بود که می‌خواهم مدرسه بیایم. با لباس خانه رفته بود. مدیر گفته بود برو با بزرگترت بیا. شما کارت ندارید؟ تو نمی‌توانی درس بخوانی. گفته بود پس چرا برادرم درس می‌خواند؟ من هم می‌خواهم درس بخوانم. بعد که فامیل فهمیدند او مدرسه می‌رود، تمام اقوام دخالت کردند که او را از مدرسه بیرون بیاورند. ولی برادر بزرگم نگذاشت. تنها فردی بود که در مقابل همه ایستاد و گذاشت ما درس بخوانیم. بعد، دیگر سیل دختران فامیل بود که به مدرسه رفتند.

من درس خواندن را سال ۷۳ شروع کردم. البته خواندن تمام کتاب‌ها را بلد بودم ولی نوشتن را نمی‌دانستم. عاشق درس خواندن بودم. یکی از برادرانم نمی‌گذاشت. برادر دیگرم گفت چه طوری می‌خواهید جوابش را بدهید و از من حمایت کرد. این طوری بود که من هم به کلاس نهضت رفتم و با سواد شدم. نمی‌دانید با چه سختی درس خواندم. خودم رفتم اسمم را نوشتم. همین برادر بزرگم و مادرم کمک کردند تا توانستم درس بخوانم. سبزی پاک کردم و تا سوم دبیرستان رشته‌ی تجربی درس خواندم و با این شرایط دیپلم گرفتم. دوست دارم در رشته‌ی زمین شناسی یا مامایی درس بخوانم. خواهرم دانشگاه قبول شد دوبار. ولی نگذاشتند برود. تازه اگر ما دانشگاه هم برویم وقتی لیسانس بگیریم باید از ایران برویم. یک روز بعد از لیسانس نمی‌توانیم در ایران بمانیم. بعد از این که نتوانست دانشگاه برود شروع کرد به باسواد کردن بچه‌ها. مدرسه را باز کرد و دو سه سال بعد من هم شدم همکار خواهرم.

از تجربه‌ی خودت، از معلمی بگو

تجربه‌ی خیلی خوبی بود. من هفت سال معلم بودم. الان دو سال است که مدرسه‌ام بسته شده و کارگری می‌کنم. زمانی که وارد کلاس می‌شدم اگر بزرگترین مشکل را داشتم فراموش می‌کردم. باور کنید حتا وقتی به بچه‌ای کثیف و دست و صورت نشسته نگاه می‌کردم، احساس می‌کردم که زنده‌ام.

در آن روزها از ساعت ۶ صبح بیدار می‌شدم تا ده سبزی پاک می‌کردم. چون می‌گفتند باید پاک کنی. ده صبح با خواهرم می‌رفتم مدرسه بدون این که نهار و صبحانه بخورم تا ساعت ۴ عصر هم درس می‌دادم. باور

کنید نه سردرد می‌گرفتم نه خستگی سرم می‌شد. احساس می‌کردم آن ساعاتی که در مدرسه با بچه‌ها مشغولم اصلا جزو ساعات تلف شده‌ی عمرم نیست. اصلا توی این ۷ سال پیر نشدم. زمانی که می‌توانستم به بچه‌ای نشستن را یاد بدهم (آخر آنها نمی‌نشستند هم‌ااش می‌ایستادند) خودکار و مداد گرفتن را یادش می‌دادم، احساس می‌کردم وارد مرحله‌ی بالاتری از زندگی‌ام شده‌ام. جایگاهی که نمی‌توانم وصفش کنم. آرزو می‌کنم بار دیگر معلم بودن را تجربه کنم.

چند تا دانش آموز داشتی؟

من کارم را با ۱۵ دانش آموز کلاس دومی شروع کردم. همان سال من خودم داشتم سوم دبیرستان را می‌خواندم. توی یک زیرزمین کوچک ۹ متری. دو تا کلاس داشتیم. پرده زده بودیم کلاسها را جدا کرده بودیم. پول پیش کرایه این جا را دوستان کمک کرده بود.

نزدیک یک سال اینجا بودم. بچه‌ها بدون نیمکت و موکت می‌نشستند و درس می‌خواندند. سر سال دانش‌آموزانم شدند سی چهل تا. سخت بود. دیگر مدرسه را کردم سه شیفت دو ساعته.

شانس آوردم یک پول قرعه کشی بردم. اگر آن پول نبود نمی‌توانستم جای بهتری بگیرم. برای کار خیر، همیشه دست خدا همراهان بوده است. به بچه‌ها گفتم نفری ۵ هزار تومان بیاورند تا کلاس را عوض کنیم. صد هزار تومان جمع شد. اسمم را در آن قرعه کشی نوشتم. ماه بعد که باید جابه جا می‌شدیم قرعه‌کشی صندوق تعاونی محله را بردم، حدود ۹۳۰ هزار تومان. این طوری بود که توانستم جای بهتری بگیرم و کار را ادامه بدهم. زمانی که مدرسه را بستند، نمی‌دانم با چه مجوزی، حدود ۹۰ تا شاگرد داشتم.

از خیلی‌هاشان پول نمی‌گرفتم. آنهایی که پدر نداشتند. آنهایی که پدرسخت‌گیر داشتند که به خاطر پول سختگیری می‌کردند یا با خاطر حجاب و می‌گفتند که چون بچه‌ها دخترند نباید از خانه بیرون بروند و ... به همه‌ی این جور بچه‌ها رایگان درس می‌دادم یا کمتر می‌گرفتم. با عشق درس می‌دادم. تفاوت نمی‌گذاشتم بین آن که پول می‌داد و آن که رایگان بود. حتا اگر درس هم نمی‌خواند سعی می‌کردم وادارشان کنم درس بخوانند. خیلی‌هاشان پدر معتاد داشتند. ماهی دو هزار تومان می‌گرفتم. الان چند تا مدرسه‌ای که هست می‌گویند ماهی بیست هزار تومان می‌گیرند. مال خانم... همان که رفته بود آدرس مدرسه ما را داده بود و باعث شد که مدرسه ما بسته شود.

از شاگردانت بگو

بیشتر شاگردان من بچه‌های کار بودند. بچه‌ی ۷ یا ۸ ساله را ساعت ۸ شب توی کوچه مشغول کار می‌دیدم، فال می‌فروخت. خانواده‌اش مجبورش می‌کردند کار کند. بیشترشان نان خشکی بودند. خیلی از خانواده‌ها به درآمد بچه‌ها نیاز داشتند اما خیلی‌هاشان از روی عادت بچه‌شان را سرکار می‌فرستادند. چون بچه‌ی فامیلشان می‌رفت او هم بچه‌اش را می‌فرستاد سر کار. من در باره‌ی کار بچه‌ها راه می‌آمدم. می‌گفتم بچه‌ای که درس می‌خواند نباید از کارش بزند. برای این که بگذارند بیایند مدرسه. بعضی وقت‌ها چرخشان را جلوی مدرسه می‌گذاشتند و می‌گفتند می‌خواهیم بیاییم درس بخوانیم. می‌گفتم بیایید. در را باز می‌گذاشتم تا هم از چرخشان مواظبت کنم و هم آنها بتواند درس بخوانند. بیشتر مادرها بی‌سواد بودند اما می‌خواستند که بچه‌هایشان به خصوص دخترانشان درس بخوانند.

من هم با آنها همکاری می‌کردم. این اواخر از پسرها ۵ هزار تومان می‌گرفتم. و از دخترها دو هزار و پانصد تومان. با این شیوه کار می‌کردم چون فکر می‌کردم در آینده هیچ مادری نباید بی‌سواد باشد. وقتی درس می‌خواندند برایشان جوری از آینده گفته بودم که عاشقانه درس می‌خواندند. من خانه‌ی دانش‌آموزانم نمی‌رفتم، ولی وارد روح و روانشان می‌شدم و می‌کشاندمشان مدرسه. الان که مدرسه بسته شده، همه به خیابان‌ها برگشته‌اند. هنوز هم گاهی آنها را در خیابان می‌بینم. می‌گویند خانم کی مدرسه را باز می‌کنی. فقط اشک در چشمانم حلقه می‌زند و با بغض می‌گویم: " نمی‌گذارند!"

توی این هفت سال شاید ۵۰۰ نفر بی‌سواد را باسواد کردم. تا پنجم درس می‌دادم. مدرسه دولتی ما را به رسمیت نمی‌شناخت. ولی در واقع می‌شناخت. بچه‌ای که می‌آمد پیش من تا کلاس سوم می‌رفت مدرسه دولتی او را قبول می‌کردند و تعیین سطح می‌کردند و سرکلاس چهارم می‌نشست. البته اگر کارت اقامت داشت. آنها کار ما را می‌شناختند. می‌دانستند بچه‌ها، خوب درس یاد گرفته‌اند.

اگر بخواهم در یک جمله بگویم معلمی شغل نیست عشق است. وقتی ساعت ۴ مدرسه خالی می‌شد من متوجه می‌شدم که چقدر مشکلات دارم. باید بروم خانه و دوباره همان وضع و...

فکر می‌کنی که برای حل مشکل تحصیل کودکان مهاجر چه راه حلی هست؟

درس خواندن در همه‌ی جهان برای بچه‌ها آزاد است. هیچ کس نباید جلوی

آموزش کسی را بگیرد. اما می‌گویند ما اینجا غیرقانونی هستیم. آن ور افغانستان هم کار نیست. اگر بتوانی روزی ۵۰ افغانی در آنجا در بیاوری، می‌توانی زندگی کنی. ولی کار نیست، درآمد نیست. اگر مهاجران بتوانند برگردند خوب است. به نظر من خانواده‌ها باید بدانند که زندگی خودشان که فنا شده زندگی فرزندشان را فنا نکنند. ولی خیلی از آنها به خاطر نان از علم گذشته‌اند. باید حساب بچه‌ها از پدر و مادرهایشان جدا باشد. بچه‌ها بدون هیچ اما و اگری باید درس بخوانند، آن هم بدون پرداخت پول. می‌دانید مدارس دولتی از بچه‌های مهاجر قانونی چقدر پول می‌گیرند. برای اکثر خانواده‌ها امکان پرداخت چنین پول‌هایی نیست. کاش روزی برسد که هیچ بچه‌ای از تحصیل محروم نباشد.

توپ‌های فوتبال جام‌جهانی و کودکان کار پاکستانی

براساس آمارهای منتشر شده امروزه حدود ۸۰ درصد از توپ‌های فوتبالی که در سراسر جهان مورد استفاده قرار می‌گیرند، در پاکستان تولید می‌شوند. در شهر سیالکوت هزاران کودک بین سنین پنج تا ۱۴ سال به ۱۰ تا ۱۱ ساعت کار جهت امرار معاش خود و هزینه زندگی خانواده‌شان مجبور به کار در مراکز دوخت توپ هستند که دستمزد آنان در ازای دوخت هر توپ حدود ۶۰ سنت است.